

بررسی نقش اصناف و انجمن‌های حرفه‌ای در جامعه و فرآیند نوسازی سیاسی

مرکز توانمندسازی حاکمیت و جامعه جهاد دانشگاهی

تیر ۱۴۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

بررسی نقش اصناف و انجمن‌های حرفه‌ای در جامعه و فرآیند نوسازی سیاسی



مرکز توانمندسازی حاکمیت و جامعه جهاد دانشگاهی

فروردین - اردیبهشت ۱۴۰۰

بررسی نقش اصناف و انجمن‌های حرفه‌ای در جامعه و فرآیند نوسازی سیاسی

مرکز توانمندسازی حاکمیت و جامعه جهاد دانشگاهی

پژوهش و تدوین: فاطمه نصیری - بهنام ذوقی رودسری

ناظر: کمال رضوی

تاریخ تدوین: فروردین - خرداد ۱۴۰۰

تاریخ انتشار: تیر ۱۴۰۰

فهرست مطالب

۵	مقدمه
۷	اصناف به مثابه گروه‌های هم‌سود
۷	اصناف به مثابه شبکه‌های اجتماعی
۱۰	صنّف‌گرایی به مثابه ساختار سیاسی (Corporatism)
۱۱	دموکراسی مبتنی بر صنّف‌گرایی
۱۳	اقتدارگرایی مبتنی بر صنّف‌گرایی
۱۵	کارکردهای تاریخی اصناف برای حکومت‌ها
۱۸	نقش اصناف در جامعه
۲۱	اصناف و نوسازی سیاسی
۲۲	دموکراتیزاسیون
۲۳	الگوهای گذار به دموکراسی
۲۴	نقش اصناف در گذار به دموکراسی
۲۵	روش‌مایرو همکاران: توانمندسازی متقابل حاکمیت و جامعه مدنی
۲۶	گریم گیل: گروه‌های ذینفع قدرتمند، عامل گذار
۲۸	خوان لینز و استپان
۲۸	ساموئیل هانتینگتون
۲۹	جمع‌بندی
۳۰	منابع



مقدمه

امروزه این باور که چندین دهه توسعه شکست‌های بسیاری را برای کشورهای توسعه نیافته به ارمغان آورده است مقبولیتی عام یافته، در حالی که توسعه فرایندی قابل توقف نیست. در محافل توسعه خودانتقادی افزایش یافته است و متفکرین و سیاستمداران در جستجوی مداوم برای یافتن جایگزین‌های دیگر، تمایل به خوداصلاحی دارند. اما مسئله‌ای که غالباً در گزینش راه‌حل‌های این موضوع مغفول مانده است، توجه به وضعیت جامعه به‌عنوان بخشی از مسئله و راه‌حل است. جامعه بی‌شکل و توده‌ای نه تنها توانایی انتقال خواسته‌ها و منافع خود به حکومت و پیگیری آن‌ها را ندارد، بلکه سبب می‌شود دولت نیز آگاهی عمیقی از جامعه، منافع و مطالبات آن نداشته باشد. در چنین شرایطی حکومت نه قادر است برنامه‌ریزی صحیحی در مسیر توسعه برای جامعه خویش داشته باشد و نه توانمندی دخیل کردن مردم در امر توسعه و استفاده از منابع جامعه در این راستا را خواهد داشت. اما چه نوع نهادهایی در مسیر توسعه به توانمندسازی حکومت‌ها کمک می‌کنند و باعث می‌شوند کل جامعه و اقتصاد بهتر کار کنند؟ و کدام یک موجب می‌شوند که حکومت نتواند کارکردهای خود را به درستی انجام دهد و منابع به‌سوی منافع یک اقلیت خاص هدایت شوند و به توسعه کل جامعه آسیب برسانند؟ پاسخ به این سوال برای بهبود زندگی مردم در اقتصادهای در حال توسعه، بسیار مهم است.

تا دهه ۱۹۹۰ مورخان اصناف را به مثابه نهادهای پیشامدرن که نقشی در توسعه جوامع کنونی ندارند، به‌طور قطعی از حوزه مطالعات جدید خود خارج کرده بودند. دانش پذیرفته شده در مورد اصناف این بود که آن‌ها یک پدیده قرون وسطایی در اروپا هستند که با وضع قوانین خاص برای تولید کالا و خدمات، کارآفرینی و نوآوری را منکوب می‌کنند، بنابراین در قرن هفدهم اهمیتشان در شهرهای انگلیس کم و هرگز در قاره آمریکا تاسیس نشده است. اما رویکردهای جدید در اقتصاد، مطالعات اجتماعی و تاریخ، اصناف را با تمرکز بر تمایز بین شیوه‌های تولید سرمایه‌داری و پیشاسرمایه‌داری مورد بررسی مجدد قرار داده‌اند. به علاوه مطالعات جدید نشان می‌دهد که اصناف فقط یک پدیده اروپایی نبوده، بلکه در سراسر شمال آفریقا، خاورمیانه و همچنین در آمریکای لاتین و بسیاری از مناطق آسیا از جمله چین و ژاپن رایج بوده است. در اروپای مرکزی، چین و خاورمیانه در قرن نوزدهم و حتی تا قرن بیستم نیز وجود داشته‌اند. تحقیقات جدید بر دلایل تاسیس اصناف، اینکه چرا اصناف توانستند برای مدت طولانی بقای خود را حفظ کنند تمرکز کرده‌اند و چنین می‌گویند که نوآوری، کارآفرینی و امنیت اجتماعی می‌توانند به‌طور هم‌زمان در ساختارهای صنفی در داخل و خارج از اروپا شکوفا شوند.^۱ بنابراین به نظر می‌رسد اصناف یکی از مهم‌ترین نهادهای اجتماعی در طول تاریخ بشر هستند که تأثیر مستقیمی بر فرایند توسعه کشورها داشته‌اند. به علاوه مطالعه اصناف به درک مسائل گسترده‌تری در رابطه با توسعه کمک می‌کند. اول آنکه، بررسی اصناف برای درک ریشه‌های تاریخی رشد اقتصادی مهم است. پیش از صنعتی شدن، این اصناف بودند که قواعد بازی فعالیت اقتصادی را تعیین می‌کردند. بنابراین برای درک اینکه کشورهای مختلف چگونه توانستند به رشد اقتصادی پایدار دست یابند، باید بدانیم که اصناف به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نهاد آن‌ها چگونه کار می‌کردند. مطالعه اصناف همچنین در مورد اینکه نهادهای اجتماعی چگونه می‌توانند بازارها را مقید سازند و یا کارکرد آن‌ها را تسهیل کنند نیز اطلاعات مفیدی فراهم می‌سازند. هر بازاری ممکن است دچار شکست شود. از آنجایی که بازارها عنصری ضروری برای رشد اقتصادی هستند، شناخت نهادهایی که شکست بازار را بهبود می‌بخشند یا آن‌ها را تشدید می‌کنند، کلیدی است.

اما مهم‌تر آنکه اصناف نمونه خوبی از نهادهایی هستند که «سرمایه اجتماعی» تولید می‌کنند که همان انباشت هنجارهای مشترک، اطلاعات، قوانین و کنش جمعی است که در گروه‌ها انجام می‌شود. سرمایه اجتماعی موجب افزایش اعتماد و بنابراین، بهبود کارکرد بازارها و حکومت‌ها می‌شود. پژوهشگران به اصناف به‌عنوان شبکه‌هایی اشاره می‌کنند که سرمایه اجتماعی‌شان به توسعه اروپا در گذشته کمک کرده است و درس‌های مثبتی برای کشورهای توسعه نیافته امروز دارند. اگر این ادعا درست باشد، پس اصناف احتمالاً نه تنها منفعی خاص برای اعضای خود فراهم می‌ساختند، بلکه پیامدهای مثبتی برای کل جامعه نیز داشته‌اند.

1. lucassen, j. moor, t. (2008). The Return of the Guilds: Towards a Global History of the Guilds in Pre-industrial Times. Internationaal Instituut voor Sociale Geschiedenis, 7-8.

سرمایه اجتماعی ساخته شده توسط اصناف رابطه نزدیکی با یک مسئله کلیدی دیگر دارد. اصناف رایج‌ترین و ریشه‌دارترین نمونه‌های شبکه‌های اجتماعی در طول تاریخ جوامع هستند. شبکه‌های اجتماعی می‌توانند با تسهیل ارتباطات و همکاری، پیامدهای جانبی مثبتی برای توسعه سیاسی ایجاد کنند. ظرفیت اصناف برای کنش جمعی نیز می‌تواند تأثیرات سیاسی خوبی داشته باشد.^۱ اصناف از جمله نهادهای مدنی هستند که در طول تاریخ در انواع حکومت‌های اقتدارگرا و دموکراتیک وجود داشته و کارویژه‌های سیاسی مهمی همچون پیگیری منافع اعضای خویش، تعمیق آگاهی حکومت از تقاضای جامعه و نهایتاً مشارکت در برنامه‌های توسعه و تعیین سمت و سوی آن‌ها داشته باشند. اهمیت اصناف به عنوان نهادی مدنی در مسیر توسعه سیاسی هنگامی پررنگ‌تر می‌شود که یادآور شویم در وضعیتی که با فقدان نهادهای مدنی واسطه بین حکومت و مردم روبرو هستیم، شکافی عمیق بین حکومت و جامعه شکل خواهد گرفت که پیامدهای آن گرایش حکومت به سمت سیاست‌های پوپولیستی و اقتدارگرایانه و ازسوی دیگر رخ دادن شورش‌های اعتراضی ناگهانی در جامعه خواهد بود.

ازسوی دیگر مسئله اغلب کشورهای توسعه‌نیافته حکومت‌های اقتدارگرا و گذار به دموکراسی است. نظریات گذار به دموکراسی امروزه یکی از زیرشاخه‌های اصلی علوم سیاسی و جامعه‌شناسی است. موضوع این نظریات فرایند انتقال از رژیم‌های غیردموکراتیک به رژیم‌های دموکراتیک و تمرکز اصلی این نظریات به بیان دقیق‌تر دوره‌ای است بین گسست و تلاشی رژیم اقتدارگرا و استقرار رژیم دموکراتیک. در فرایند گذار، نیروهای اجتماعی متفاوتی نقش دارند که هر یک از نظریه‌پردازان نقش یکی از نیروهای اجتماعی را در تحلیل خود برجسته می‌کند. از آنجاکه در حکومت‌های اقتدارگرا اتحادیه‌های صنفی محتمل‌ترین نهادی است که می‌تواند بین حکومت و مردم میانجی‌گری کند، لذا در این نوشتار نقش این اتحادیه‌ها در توانمندسازی حکومت‌ها، جامعه و دوران گذار بررسی خواهد شد.

لذا برای بررسی نقش نهادهای صنفی در فرایند توسعه سیاسی، ابتدا نهادهای صنفی به مثابه گروه‌های هم‌سود کارکردشان در پیگیری منافع اعضای خود از حکومت، و اصناف به مثابه شبکه‌های اجتماعی که نقش مؤثری بر سرمایه اجتماعی دارند بررسی می‌شود. سپس در چارچوب الگوی کورپوراتیسم اتحادیه‌های صنفی در نسبت با ساختار سیاسی و نوع مشارکتشان در آن مورد کنکاش واقع می‌شوند. به دلیل نقش کلیدی اصناف در تاریخ توسعه کشورهای مختلف، کارکرد تاریخی اصناف برای حکومت‌ها نیز مورد بررسی قرار گرفته است. به علاوه نقشی که اصناف به مثابه عضوی از جامعه مدنی می‌توانند در جوامع دموکراتیک یا غیردموکراتیک ایفا کنند، موضوع بخش بعدی گزارش است. در آخرین بخش گزارش برای بررسی نظریات گذار به دموکراسی ابتدا مفاهیم متفاوت از دموکراسی مرور شده است. در ادامه پس از بررسی انواع نظریات موجود در این رابطه، نظریات متفکرانی همچون گریل و روشمیر به عنوان دو نظریه‌پرداز برجسته‌ای که به تفصیل به نقش جامعه مدنی و اتحادیه‌های حرفه‌ای در دوره گذار پرداخته‌اند بررسی شده است. و در انتها جمع‌بندی کوتاهی از گزارش ارائه شده است.

1. Ogilvie, S. (2019). *The European guilds: An economic analysis*. Princeton University Press.

اصناف به مثابه گروه‌های هم‌سود

دنیای اجتماعی پیوسته پدیده‌هایی تولید می‌کند که می‌توانند بستر ساز بسیج اجتماعی شوند. برخی از پدیده‌های اجتماعی به سبب فقدان گروه‌های متولی هرگز به جایگاه «مشکلات عمومی» دست نمی‌یابند. فهمیدن این که در یک کنش جمعی چه مطالبه می‌شود و چه مطالبه می‌کند، ایجاب می‌کند به مفهوم گروه هم‌سود رجوع شود. گروه هم‌سود شامل هر ساختار سازمان یافته‌ای درون یک نظام سیاسی معین است که به طور جمعی از نفعی خاص دفاع می‌کند و در پی انباشتن ارزش‌ها و ارجحیت‌های اعضای خود است و با ابزار و بیان آن‌ها می‌کوشد هم بر افکار عمومی و هم بر خط مشی حکومت تأثیر بگذارد. عمده‌ترین تفاوت گروه‌های هم‌سود از احزاب سیاسی عبارت است از آنکه هدف اول احزاب سیاسی تسخیر قدرت سیاسی است؛ در حالی که گروه‌های هم‌سود (یا فشار) می‌خواهند با استفاده از ابزارهای مختلف، اعم از مذاکره مسالمت‌آمیز تا خشونت‌های فیزیکی خیابانی، قدرت سیاسی را تحت تأثیر قرار دهند.

گروه‌های ذی‌نفع از نظر هدف و منابع بسیار متفاوت‌اند. اینجا برای ساده‌سازی موضوع نوع‌شناسی پیشنهادی فلیپ برود را مطرح می‌کنیم که با توجه به نوع منافع دفاع‌شده، دو نوع بزرگ گروه ذی‌نفع را تمیز می‌دهد:

اولین نوع گروه ذی‌نفع، گروه‌های «حامل یک آرمان» هستند. اینجا گروه از یک آرمان، ارزش و ایده دفاع می‌کند که محتمل است قشرهای گوناگون اجتماعی دانشجویان، روشنفکران، زنان و غیره از آن حمایت کنند. نمونه این آرمان‌ها بسیارند: ضد نژادپرستی، حفظ محیط زیست، سقط جنین و غیره. این نوع پرسش‌ها تنها به یک قشر اجتماعی، اقتصادی یا فرهنگی خاص مربوط نیستند، بلکه می‌تواند از میان همه قشر حامیانی داشته باشد.

نوع دوم گروه هم‌سود از گروه‌های «هویتی» تشکیل شده است. هدف آنان دفاع از منافع قشر یا طبقه‌ای است که از پیش در جامعه حضور داشته است. این قشر را می‌توان برحسب معیارهای گوناگون تعریف کرد: اقتصادی و اجتماعی (لابی‌های صنعتی)، شغلی (کارفرمایان، حقوق‌بگیران، کارمندان، بیکاران و غیره)، دینی، فرهنگی، تاریخی و غیره وزن اجتماعی و سیاسی این گروه‌ها نیز بسیار متغیر است.

وجه مشترک گروه‌های هویتی مختلف این است که آن‌ها از نفع خاص یک صنف یا قشر اجتماعی که از پیش وجود دارد، دفاع می‌کنند. به این معنا که گروه هم‌سود هویتی سعی می‌کند برای قشر اجتماعی که مدعی نمایندگی آن است و از پیش در جامعه حضور دارد، هویت بسازد. در این حال سازمان بسیج‌کننده باید از قشر اجتماعی و از مطالباتش یک بازنمایی قابل دفاع در منظر عموم تولید کند و خودش را نماینده و مخاطب بر حق آن معرفی کند. از این دیدگاه، دردموکراسی‌های معاصر سندیکاها مهم‌ترین نوع گروه «هویتی» هستند.^۱

مهم‌ترین ویژگی مشترک گروه‌ها یا سندیکاهای صنفی به‌عنوان نوعی از گروه‌های هم‌سود عبارت‌اند از: ۱- دارای وظایف و کارکردهای خاص خود هستند؛ ۲- در چارچوب یک نظام سیاسی مشخص، مفهوم و هویت می‌یابند؛ ۳- دارای خصوصیات، آراء، باورها و اهداف صنفی خاص خود است؛ ۴- شخصیت حقوقی و مستقل از اراده اشخاص حقیقی است. در این راستا هدف و عملکرد واحد و هماهنگ دارد و اعضا یا اشخاص حقیقی گروه بایستی در جهت اهداف و منافع گروه، عمل همسان و هماهنگی انجام دهند.^۲

اصناف به مثابه شبکه‌های اجتماعی

هر جامعه‌ای - مدرن یا سنتی، استبدادی یا دموکراتیک، فئودالی یا سرمایه‌داری - با شبکه‌های ارتباطات و تبادلات بین فردی، چه رسمی یا غیررسمی مشخص می‌شود. برخی از شبکه‌های اجتماعی در درجه اول افقی هستند و عاملان را در وضعیت و قدرت برابر به یکدیگر پیوند می‌دهند. برخی دیگر از شبکه‌ها عمودی هستند و عاملان نابرابر را در روابط نامتقارن، سلسله‌مراتبی و وابستگی به یکدیگر پیوند می‌دهند. البته در دنیای واقعی تقریباً همه شبکه‌های اجتماعی از هر دو رابطه عمودی و افقی تشکیل شده است. به‌عنوان مثال

۱. موشار، دانیل، دورماگن، ژان-ایو (۱۳۸۹). مبانی جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، نشر آگه: ص ۲۶۸-۲۷۱.
۲. سردارنیا، خلیل، جاهدین محمدی، ساسان. (۱۳۹۵). سازوکارهای حقوقی تعامل اصناف با دولت و ضعف نهادمندی اتحادیه‌های صنفی در ایران، مجله مقالات حقوقی دانشگاه شیراز، دوره هشتم، شماره اول: ص ۶۰.

حتی گروه‌های بولینگ نیز کاپیتان دارند، درحالی‌که نگهبانان زندان گاهی با زندانیان رابطه‌ای برادرانه برقرار می‌کنند. شبکه‌های واقعی درون یک سازمان ممکن است با ایدئولوژی الهام‌بخش آن مغایرت داشته باشد؛ یا گروه‌های مشابه آن، ممکن است شبکه روابط متفاوتی نسبت به آن داشته باشند. به عنوان مثال، همه گروه‌های مذهبی سلسله‌مراتب و برابری را با یکدیگر می‌آمیزند، اما به طور سنتی شبکه‌های درون اجتماعات پروتستان افقی‌تر از شبکه‌های موجود در کلیسای کاتولیک است. شبکه‌های مشارکت مدنی مانند انجمن‌های محلی، انجمن‌های سرود، تعاونی‌ها، باشگاه‌های ورزشی، احزاب مردم پایه تعامل افقی زیادی را نشان می‌دهند. به باور پاتنام شبکه‌های مشارکت مدنی شکل اساسی سرمایه اجتماعی هستند و هرچه شبکه‌های متراکم‌تری در یک جامعه وجود داشته باشد، به احتمال زیاد شهروندان آن بهتر می‌توانند برای منافع متقابلشان با یکدیگر همکاری کنند. پاتنام سه دلیل برای سودمندی شبکه‌های مشارکت مدنی برمی‌شمارد:

- شبکه‌های مشارکت مدنی هنجارهای متقابل را تقویت می‌کنند. شهروندانی که در زمینه‌های اجتماعی بسیاری با یکدیگر تعامل دارند، قادر به ایجاد هنجارهای مستحکم، رفتار قابل قبول و انتقال انتظارات خود به یکدیگر هستند.
- شبکه‌های مشارکت مدنی ارتباط بین افراد را تسهیل می‌کنند و اطلاعاتی که موجب اعتماد افراد به یکدیگر می‌شود را افزایش می‌دهد. در واقع شبکه‌های تعامل مدنی اجازه می‌دهد شناخت اعضای شبکه به یکدیگر منتقل و تصفیه شود. اعتماد و همکاری به اطلاعات قابل اعتماد در مورد رفتار گذشته و منافع فعلی افراد بستگی دارد، درحالی‌که عدم اطمینان معضلات کنش جمعی را تقویت می‌کند. بنابراین هرچه ارتباط (اعم از مستقیم و غیرمستقیم) در بین تعامل کنندگان بیشتر باشد، اعتماد متقابل آن‌ها بیشتر و همکاری آن‌ها راحت‌تر خواهد بود.
- موفقیت حاصل از همکاری گذشته شبکه‌های مشارکت مدنی می‌تواند به عنوان الگوی فرهنگی برای همکاری آینده آن‌ها باشد که باعث می‌شود راه‌حل غیررسمی مشکلات از گذشته به حال انتقال و تداوم یابد.^۱

شبکه‌های اجتماعی ذاتاً سرمایه اجتماعی تولید می‌کنند، زیرا دو ویژگی کلیدی دارند: محصور بودن و روابط چندگانه. «محصور بودن» یعنی وضعیتی که در آن کاملاً مشخص است که چه کسی به شبکه تعلق دارد، این امر موجب می‌شود که کیفیت و قابلیت اطمینان به قوانین، اطلاعات و هنجارهای مشترک لازم برای همکاری تشدید می‌شود. روابط چندگانه میان اعضای شبکه دومین ویژگی مهم یک شبکه اجتماعی مؤثر را تشکیل می‌دهد. سرمایه اجتماعی در صورتی تقویت می‌شود که اعضای شبکه در حوزه‌های گوناگونی از فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، مذهبی، فرهنگی و جمعیتی باهم تعامل داشته باشند. این امر موجب می‌شود که اعضای شبکه راه‌هایی چندگانه برای تقویت هنجارهای مشترک، تبادل اطلاعات در مورد یکدیگر، تحمیل مجازات بر همدیگر و سازماندهی کارآمد کنش جمعی بیابند.^۲ حتی تعاملاتی که در ظاهر بر محور منافع فردی هستند نیز زمانی که در یک شبکه اجتماعی قرار می‌گیرند، اعتماد را پرورش می‌دهد و ویژگی‌های متفاوتی به خود می‌گیرند. تاروپود اعتماد، جامعه مدنی را قادر می‌سازد تا بر آنچه اقتصاددان‌ها «فرصت‌طلبی» می‌نامند، غلبه کند.^۳

البته باید اشاره کرد که روابط قوی بین فردی (مانند خویشاوندی و دوستی صمیمی) از اهمیت کمتری نسبت به روابط ضعیف بین فردی (مانند آشنایی و عضویت مشترک در یک انجمن ثانویه) در حفظ انسجام جامعه و اقدامات جمعی برخوردار است. در مقایسه با گروه‌های قوی که تمایل دارند اعضا را در یک گروه خاص متمرکز کند، روابط ضعیف به احتمال زیاد اعضای گروه‌های مختلف را مرتبط می‌کند. شبکه‌های افقی متراکم اما تفکیک شده، همکاری بین هر گروه را حفظ می‌کند، اما شبکه‌های مشارکت مدنی که شکاف‌های اجتماعی را تقسیم می‌کند همکاری گسترده‌تری را بین گروه‌های مختلف تقویت می‌کند، این دلیلی دیگری است که باعث می‌شود شبکه‌های مشارکت مدنی بخش مهمی از سرمایه اجتماعی یک جامعه باشد.^۴

1. Putnam, R. D., & Leonardi, R., Nanetti, R. Y. (1993). Making democracy work: Civic traditions in modern Italy. Princeton, NJ: Princeton university press, 173-175.

2. Ogilvie, S. (2019). The European guilds: An economic analysis. Princeton University Press.

3. Putnam, R. D., & Leonardi, R., Nanetti, R. Y., (1993). Making democracy work: Civic traditions in modern Italy. Princeton, NJ: Princeton university press, 89.

4. Putnam, R. D., & Leonardi, R., Nanetti, R. Y. (1993). Making democracy work: Civic traditions in modern Italy. Princeton, NJ: Princeton university press, 175.



اصناف مجموعه‌ای از شبکه‌های اجتماعی و در واقع رایج‌ترین و ریشه‌دارترین نمونه‌های شبکه‌های اجتماعی در طول تاریخ هستند. این شبکه‌ها می‌توانند با تسهیل ارتباطات و همکاری، پیامدهای جانبی مثبتی ایجاد کنند. به‌طور مثال اصناف اروپایی با ساخت هنجارهایی که بین اعضا مشترک بودند، انتقال سریع اطلاعات بین خودشان، تنبیه اعضایی که از این هنجارها تخطی می‌کردند و سازماندهی کنش جمعی میان اعضایشان، موفق به حفظ امتیازات ویژه اقتصادی خود شدند.

اصناف به‌طور تاریخی دو ویژگی داشتند که آن‌ها را به شبکه‌هایی مؤثر بدل می‌سازند: اول آنکه اصناف بسیار یکپارچه بودند، بنابراین همه می‌دانستند که چه کسی عضو صنف است و چه کسی نیست؛ دوم آنکه اصناف اغلب روابطی چندگانه میان اعضایشان ایجاد می‌کردند. به‌طور مثال روابط بین اصناف اروپایی به‌طور مشهودی چندگانه بودند. یک صنف حول مجموعه مشترکی از فعالیت‌های اقتصادی شکل می‌گرفت و عموماً بر پیشبرد منافع اقتصادی اعضایش تمرکز داشت. اما یک صنف عموماً درگیر فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی، مذهبی و اجتماعی نیز بود. اعضای صنف یا یکدیگر روابط دوستانه داشتند و در امور مذهبی، امور خیریه و اشکالی از فعالیت‌های فرهنگی همکاری می‌کردند. با توجه به موانع تعریف‌شده برای ورود به اصناف، اعضای هر صنف به‌واسطه شهروندی، خویشاوندی، ازدواج و حتی زبان و قومیت باهم ارتباط داشتند. این فعالیت‌ها روابط داخلی چندگانه‌ای را ایجاد می‌کردند که اعضا می‌توانستند برای پیشبرد اهداف دیگری از آن‌ها استفاده کنند.

محصور بودن و چندگانگی، اصناف را به بستر مناسبی برای بررسی شکل تأثیرگذاری شبکه‌های اجتماعی بر اقتصاد در طول دوره‌ای خاص بدل می‌سازد. به‌عنوان مثال، رابرت پاتنام معتقد بود که سرمایه اجتماعی ساخته شده توسط سنت اصناف قرون وسطی در شمال ایتالیا یک عامل مهم در موفقیت اقتصادی این منطقه در دوران مدرن در مقایسه با جنوب ایتالیا بود. او از این مسئله نتیجه می‌گیرد که سرمایه اجتماعی به‌طور کلی موجب پرورش اقتصادهای پویا و حکومت‌های کارآمد می‌شود. در واقع می‌توان گفت سرمایه اجتماعی موجب افزایش اعتماد و بنابراین، بهبود کارکرد بازارها و حکومت‌ها می‌شود. بنابراین اصناف به‌مثابه شبکه‌های اجتماعی نه تنها منافع خاص برای اعضای خود فراهم می‌ساختند، بلکه پیامدهای مثبتی برای کل جامعه نیز داشتند. اما شبکه‌های اجتماعی می‌توانند با دامن زدن به فساد، تبانی و گروه‌گرایی، پیامدهای منفی نیز داشته باشند. همان‌طور که شبکه‌ها می‌توانند تصمیمات خوب افراد را تقویت کنند، به همین صورت می‌توانند تصمیمات بد را نیز تقویت کنند. یک گروه سازمان‌یافته ممکن است از هنجارهای مشترک، اطلاعات و ضمانت‌های اجرایی خود برای نوعی از کنش جمعی استفاده کند که دولت را به فساد می‌کشاند و بازارها را مختل می‌کند.

لذا در مورد اصناف بین پژوهشگران اختلاف‌هایی جدی وجود دارد. برخی از پژوهشگران معتقدند که با توجه به گستردگی و پایداری اصناف در طول زمان، قطعاً آن‌ها مزایای اقتصادی داشته‌اند. به‌عنوان مثال، اصناف احتمالاً عدم تقارن اطلاعات بین تولیدکننده و مصرف‌کننده را حل می‌کرده‌اند، بر شکست‌های بازار برای سرمایه انسانی فائق می‌آمدند، انگیزه‌هایی برای نوآوری ایجاد می‌کردند، بر حکومت‌ها فشار وارد می‌کردند تا با کسب و کار برخورد خوبی داشته باشند یا با کاهش رقابت، منازعه و نابرابری، همنوایی اجتماعی ایجاد می‌کردند. برخی دیگر از پژوهشگران، نگاه منفی‌تری دارند. آن‌ها مدعی‌اند که اصناف می‌توانستند با فعالیت به شکل کارتل، سوءاستفاده از مشتری‌هایشان، محدود ساختن دسترسی به سرمایه انسانی، ایجاد مانع برای نوآوری، رشوه دادن به دولت‌ها برای دریافت مساعدت، آسیب رساندن به افراد خارج از صنف مانند زنان و فقرا و توزیع منابع بین اعضایشان به هزینه آسیب به کل جامعه، به اعضای خودشان سود برسانند.

صنف‌گرایی به مثابه ساختار سیاسی (Corporatism)

در قرن بیستم، در ایالات متحده و قدری دیرتر در بریتانیا و در اروپای غربی رهیافت مبتنی بر گروه با تبعیت از بنتلی پذیرفته شد. بنتلی مطالعه گروه‌ها و تعامل‌های آن‌ها با حکومت را کلید درک فرآیند سیاسی کلی ترمی دانست. این مطالعات در سنت مطالعه نظام سیاسی امریکا ریشه داشت که بر اساس آن‌ها کثرت بیش از حد گروه‌های سیاسی گواه توان و نیروی مردم امریکا و سرزندگی دموکراسی در این کشور دانسته می‌شد.^۱

کورپوراتیسم (صنف‌گرایی) در معنای الگوی جامعه‌شناسی سیاسی، در واکنش به الگوی پلورالیسم و در حاشیه آن عرضه شده است. نظریه کورپوراتیسم درباره رابطه دولت مدرن و جامعه مبتنی بر این اصل است که هماهنگی و وحدت طبقاتی، لازمه تداوم جامعه است و این هماهنگی وقتی به دست می‌آید که طبقات اجتماعی و به‌ویژه سازمان‌های طبقاتی سرمایه و کار از حقوق و وظایف خود نسبت به یکدیگر آگاه باشند. به عبارت دیگر در نظریه کورپوراتیسم، جامعه مرکب از اجزای مختلفی تلقی می‌شود که در بدنه واحدی وحدت یافته باشند و یک بدن (corpus) را تشکیل دهند. در الگوی کورپوراتیسم، فرض بر این است که حکومت‌ها نمی‌توانند علایق گروه‌های مختلف را نادیده بگیرند و یا نسبت به آن‌ها به نحوی تبعیض‌آمیز عمل کنند، بلکه ماهیت دولت مستلزم توجه به منافع گروه‌های مختلف و جمع، تلفیق و تعدیل آن‌ها به منظور حفظ ثبات سیاسی و اجتماعی و نیز ایجاد حداقلی از عدالت در درون بافت اجتماع است. در نظریه کورپوراتیسم استدلال می‌شود که چنین گروه‌هایی مشخص و محدود، تخصصی، اجباری، دارای سلسله‌مراتب درونی پیچیده، نیازمند جواز فعالیت از جانب حکومت و برخوردار از انحصار نمایندگی منافع بخش مربوط به خود هستند. در این ساخت هر سازمانی انحصار نمایندگی منافع بخش مربوط به خود را در دست دارد و دولت در مقابل تاندازه‌ای در نحوه تنظیم خواست‌های هر سازمان نظارت می‌کند. بر اساس نظر کورپوراتیست‌ها دیگر تکرر قدرت در سرمایه‌داری پیشرفته وجود خارجی ندارد؛ بلکه نیروهای اجتماعی (و طبقاتی) مشخصی وجود دارند که بر قدرت دولتی اثر می‌گذارند؛ اما این نیروها محدود به طبقه بالای اقتصادی یا بورژوازی نیست و همچنین زندگی سیاسی تنها به وسیله مقتضیات و لوازم تداوم انباشته سرمایه تعیین نمی‌شود.^۲

صنف‌گرایان دو مفهوم از مفاهیم اصلی الگوی پلورالیسم را حفظ کرده‌اند؛ یکی اینکه سیاست‌گذاری دولتی همواره حاصل دعاوی متعارض و رقابت گروه‌ها و منافع اجتماعی است، لیکن این واقعیت اساسی در صورت بندی ویژه دولت رفاهی شکل ویژه‌ای یافته است، به این معنی که در آن چنین گروه‌هایی دارای حدود اختیارات تعیین شده و واجد امتیازات انحصاری هستند. بر طبق الگوی کورپوراتیسم، ساخت سیاست دولت رفاهی مدرن در جامعه سرمایه‌داری و طبقاتی مبتنی بر تعدیل و تعادل علایق طبقات و نیروهای مختلف اجتماعی است.

دوم اینکه، رقابت میان علایق و منافع گوناگون اقتصادی-اجتماعی موجب اتخاذ سیاست‌های متعادل (یعنی سیاست‌هایی که حاصل تعدیل خواست‌های گروه‌های مختلف می‌گردد) می‌شود، زیرا تضمین منافع همه طبقات به‌ویژه طبقات کارگری و سرمایه‌داری به صورت متعادل، لازمه جلوگیری از هرگونه تغییر ساختاری در نظام سرمایه‌داری است. برای نمونه، مذاکرات دسته‌جمعی سه‌جانبه میان حکومت، اتحادیه‌های کارفرمایی و اتحادیه‌های کارگری بر مسائل مربوط به سیاست اقتصادی، مبین خصلت کورپوراتیستی دولت مدرن است که ضامن وحدت و ثبات جامعه تلقی می‌شود.

از این منظر به‌ویژه نیاز سرمایه‌داری به بازتولید شرایط زیست خود مستلزم برقراری آن نوع روابط میان دولت و جامعه است که در الگوی کورپوراتیسم تشریح می‌شود. برحسب این الگو، باید در نظر داشت که توانایی دولت مدرن در تعیین شکل و جهت‌گیری نیروهای جامعه مدنی افزایش چشمگیری یافته است. بنابراین در دولت‌های مدرن تلفیق و جمع‌بندی علایق و منافع گوناگون در درون چارچوب‌های قدرت صورت می‌گیرد که امری اتفاقی یا ناآگاهانه نیست. همچنین فشار گروه‌های اجتماعی به صورت دلبخواهانه و پیش‌بینی‌ناپذیر بر قدرت دولتی وارد نمی‌گردد. بر اساس الگوی کورپوراتیسم، مبنای واقعی اعمال دولت مدرن برای گردآوری، تلفیق و آشتی دادن

۱. اوتویت، ویلیام، باتامور، تام. (۱۳۹۲). فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم، ترجمه حسن چاوشان، تهران: نی، ص ۷۸۱.

۲. بشیریه، حسین. (۱۳۸۸). جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی، ص ۸۱.



میان منافع و علایق اجتماعی گوناگون و متعارض، همان منازعات طبقاتی است و بدون در نظر داشتن این منازعات نمی‌توان چنان کوشش‌هایی را به درستی دریافت.

بدین سان، دولت به منظور تثبیت وضعیت تعادل قدرت طبقاتی می‌کوشد از طریق ایجاد سازش میان طبقات، بر مبارزه طبقاتی غلبه کند. در مجموع الگوی کورپوراتیستی احتمالاً بیشتر برای تبیین و توضیح روابط دولت و جامعه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری معاصر مناسب است و به این صورت تنها وجهی از یک الگوی جامع جامعه‌شناسی سیاسی را می‌تواند تشکیل دهد. حتی در کشورهایی که از الگوی کورپوراتیستی مذاکرات و قراردادهای سه‌جانبه در عرصه سیاست‌گذاری پیروی می‌کنند، تنها محدوده بسیار کوچکی از سیاست‌گذاری اقتصادی را در برمی‌گیرد.^۱

برای تشخیص ماهیت دولت مبتنی بر اصناف یا دولت کورپوراتیستی توجه به جامعه مدنی و جایگاه اصناف در آن اهمیت ماهوی دارد. جامعه مدنی با کمی تفاوت در مباحث توسعه از معنای یکسانی برخوردار است. لذا به یک تعریف از جامعه مدنی از لری دیاموند اکتفا می‌کنیم. جامعه مدنی حوزه زندگی اجتماعی سازمان یافته، ارادی، خودجوش و مستقل از دولت است که گستره‌ای از نهادهای صنفی، اجتماعی، گروه‌های مدنی اقتصادی، فرهنگی، آگاهی‌دهنده، آموزشی، گروه‌های معطوف به توسعه و معطوف به هدف خاص، مطبوعات و انجمن‌های داوطلبانه در عرصه عمومی و در حفاصل بین عرصه خصوصی و دولت‌ها را در برمی‌گیرد.^۲ به اعتبار آنکه اصناف چه نسبتی با جامعه مدنی و دولت برقرار می‌کنند می‌توان دو نظام سیاسی مبتنی بر اصناف را در تاریخ معاصر شناسایی کرد.

دموکراسی مبتنی بر صنف‌گرایی

همانطور که پیش‌تر گفته شد الگوی کورپوراتیسم در واکنش به الگوی پلورالیسم مطرح شده است. در الگوی دموکراسی پلورالیستی فرض بر این است که میان منافع و گروه‌های مختلف در جامعه رقابت است. شمار نامشخصی از گروه‌های متعدد، آزاد، رقابتی، خودمختار و فاقد سلسله‌مراتب درونی در جامعه مدرن وجود دارند که بر سرامتیازات سیاسی، رقابت می‌کنند و بر زندگی سیاسی به نحوی آزاد تأثیر می‌گذارند. رابرت دال به عنوان مطرح‌ترین نظریه‌پرداز پلورالیسم در یکی از آخرین نوشته‌های خود با عنوان «پیشگفتاری بر دموکراسی اقتصادی» (۱۹۸۵) بر این نظر است که برخلاف پیش‌بینی توکویل و دیگران عامل اصلی تهدیدکننده آزادی برابری نیست. بلکه جدیدترین چالشی که آزادی را تهدید می‌کند از نابرابری یا نوع معینی از آزادی نشات می‌گیرد: «آزادی انباشت نامحدود و سازمان‌دهی فعالیت اقتصادی در بنگاه‌هایی که به صورت سلسله‌مراتبی بر آن‌ها حکومت می‌شود. نظام جدید مالکیت و کنترل شرکت‌ها عمیقاً با پیدایش اشکال متنوعی از نابرابری گره خورده است که همه آن‌ها گسترش آزادی سیاسی را تهدید می‌کنند. وی می‌نویسد: «مالکیت و کنترل شکل‌گیری تفاوت‌های مهمی را در میان شهروندان تسهیل می‌کند: تفاوت در ثروت، درآمد، منزلت، مهارت، اطلاعات، کنترل اطلاعات و تبلیغات، دسترسی به رهبران سیاسی و به‌طور کلی فرصت زندگی قابل پیش‌بینی نه تنها برای جوانان بالغ، بلکه برای به دنیا نیامدگان، نوزادان و کودکان».

از سوی دیگر تحول در وضع و روابط نیروهای طبقاتی در جامعه سرمایه‌داری پس از جنگ اول، از قوت پلورالیسم به عنوان الگوی جامعه‌شناسی سیاسی کاسته است. دگرگونی‌های پدید آمده در اقتصاد در قرن بیستم به پیدایش قدرت اقتصادی متمرکزتری منجر شده که به سرمایه خصوصی برای جنگ با کارگران قدرت بیشتری داده است. سرمایه همواره می‌تواند در برابر یک نیروی کار سرکش، مراکز سرمایه‌گذاری خود را جابه‌جا کند، از تعداد مشاغل بکاهد و توانایی کارگران برای پافشاری خود را محدود کند. تا حدی که در واکنش به قدرت سرمایه و تاندازه‌ای در نتیجه پیچیدگی اقتصاد جدید، جنبش کارگری نیز متمرکزتر، بوروکراتیزه‌تر و حرفه‌ای‌تر شده است. سازمان‌های قدرتمند سرمایه و کار در بازار رویاروی یکدیگر قد علم کرده‌اند و هرکدام قادرند برنامه‌های طرف دیگر را به شکست

۱. بشیریه، حسین. (۱۳۸۸). جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی، ص ۸۳.

۲. سردارنیا، خلیل، جاهدین محمدی، ساسان. (۱۳۹۵). سازوکارهای حقوقی تعامل اصناف با دولت و ضعف نهادمندی اتحادیه‌های صنفی در ایران، مجله مقالات حقوقی دانشگاه شیراز، دوره هشتم، شماره اول: ص ۶۰.

بکشانند. برخی منتقدین پلورالیزم معتقدند دیگر هیچ مدلی از نظریه دموکراسی نمی‌تواند ادعا کند که تعداد زیادی از مقولات، داوطلبانه، رقابتی، غیرسلسله‌مراتبی و خودگردان دنبال می‌شود.^۱

گروه جدیدی از تحلیلگران سیاسی مانند اشمیتز (۱۹۷۴)، پانیچ (۱۹۷۶) و میدل ماس (۱۹۷۹) کوشیده‌اند تا با بررسی پیدایش صنف‌گرایی بر بعضی از شکاف‌های موجود در نظریه دموکراتیک فائق آیند. نظریه پردازان صنف‌گرا به جای تصویری از نظام‌های سیاسی زیر سیطره یک طبقه که مارکسیست‌ها ارائه کرده‌اند، بر قدرت متمرکز گروه‌های هم‌سود سازمان یافته و کوشش‌های دولت برای غلبه بر مسائلی که آن‌ها پدید می‌آورند تأکید کرده‌اند. اشمیتز کورپوراتیسم در نظام‌های دموکراتیک را کورپوراتیسم اجتماعی می‌نامد.^۲ وی صنف‌گرایی معاصر را این‌گونه تعریف می‌کند: «نظامی از نمایندگی منافع که در آن واحدهای تشکیل دهنده در قالب معدودی مقولات منفرد، اجباری، سلسله‌مراتبی و تفکیک شده به لحاظ کارکردی سازمان یافته‌اند و دولت اگر خود ایجادکننده آن‌ها نباشد، آن‌ها را به رسمیت شناخته، مجاز می‌داند و به ازای پذیرفتن اعمال کنترل دولت بر انتخاب رهبران خود و بیان درخواست‌ها و حمایت‌ها، در عرصه مقولات مربوط به خود از نمایندگی انحصاری برخوردار هستند.»

بنابراین استدلال‌های صنف‌گرایان معمولاً به مناسبات سه‌جانبه میان نهادهای کارفرمایی، کارگری و دولت اشاره دارد که در نهایت توسط دولت رهبری و کنترل می‌شود. به نظر صنف‌گرایان در این مدل از دموکراسی ظرفیت‌های هدایت‌کنندگی دولت افزایش می‌یابد و به او امکان می‌دهد که چارچوبی برای امور اقتصادی و سیاسی برپا کند. در مقابل از رهبران گروه‌های هم‌سود سازمان یافته نیز انتظار می‌رود که به ازای استفاده از مجاری گفتگوی مستقیم با مقامات یا به نوعی نمایندگی انحصاری، از خط‌مشی‌های توافق شده حمایت کنند و در صورت لزوم اعضای خود را نیز در این راستا قرار دهند. سیاست مذاکره در امتداد خطوطی مشخص تر و رسمی تر نظام یافته است. تعداد معدودی از سازمان‌های عمده به ازای کسب امتیازاتی برای اعضای خود، در تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری‌ها مشارکت می‌کنند. این مذاکرات در پشت درهای بسته انجام می‌شود؛ بنابراین آرایش مورد نظر کورپوراتیست‌ها عبارت است از اتخاذ استراتژی‌های سیاسی لازم به منظور کسب حمایت اتحادیه‌های کارگری مسلط، انجمن‌های بازرگانی و حوزه‌های انتخاباتی هر یک از آن‌ها. با اینکه در پیامدهای چنین ساختاری اندکی تفاوت در آراء متفکران کورپوراتیست وجود دارد؛ اما پیامدهای چنین مناسباتی یکسان است. دیوید هلد در مورد پیامدهای کورپوراتیسم در ساختار سیاسی دموکراتیک می‌نویسد:

پارلمان جایگاه خود را به عنوان مرکز عالی بیان و خط‌مشی و توافق در مورد آن از دست داده است. در واقع یکی از ویژگی‌های عمده روابط دولت مدرن و جامعه در کشورهای اروپایی پس از جنگ جهانی دوم، گسترش پدیده مذاکرات و قراردادهای سه‌جانبه در زمینه سیاست‌های اقتصادی (به ویژه سیاست قیمت‌ها، دستمزدها، برنامه ریزی و سرمایه‌گذاری) بوده است که خارج از پارلمان‌ها صورت می‌گیرند. این خود البته حاکی از ضعیف شدن نهادهای نمایندگی و پارلمانی در آن کشورها بوده است. در برخی از کشورها از «پارلمانتاریسم اقتصادی» به معنی کوشش برای سازش علایق طبقات اجتماعی به شیوه کورپوراتیستی سخن به میان می‌آید. نهادهای سیاسی نمایندگی سنتی به تدریج جای خود را به نوعی فرآیند تصمیم‌گیری سه‌جانبه داده است.^۳ نمایندگی پارلمانی یا کشوری، دیگر به هیچ وجه روش عمده بیان منافع و حراست از آن محسوب نمی‌شود. هر چند شیوه‌های کلاسیک نمایندگی باقیمانده است عرصه مداخله نمایندگان کشوری در تدوین خط‌مشی به شدت کاهش یافته است - شهروندان معمولی که دیگر جای خود دارند. مشارکت سیاسی به قلمرو نخبگان سازمانی تبدیل شده است.^۴

دیوید هلد که مدل صنف‌گرایی را در کنار پلورالیزم به عنوان مدل ششم دموکراسی در نظر می‌گیرد، یادآور می‌شود که نظریات دموکراسی صنف‌گرایی در عمل برای تأمین یکپارچگی کارگران به شرایطی نیاز دارند که به ندرت حاصل می‌شود. این شرایط عبارت‌اند از:

- وجود این طرز تفکر در جنبش‌های کارگری که مدیریت تعاونی را بر اقدامات ساختاری یا توزیع مجدد در سیاست‌های اقتصاد کلان ترجیح دهند.

۱. هلد، دیوید. (۱۳۹۶). مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان: ص ۳۲۶.

۲. بروکر، پل. (۱۳۹۷). رژیم‌های غیردموکراتیک نظریه‌ها، سیاست و حکومت، ترجمه علیرضا سمیعی اصفهانی، تهران: کویر، ص ۲۳۳.

۳. بشیریه، حسین. (۱۳۸۸). جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی: ص ۸۲.

۴. هلد، دیوید. (۱۳۹۶). مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان: ص ۳۲۸.



- وجود نهادهای دولتی مناسب برای درپیش‌گرفتن مدیریت سه‌جانبه؛
- نهادی‌کردن قدرت اتحادیه‌های کارگری در چارچوب جنبش هماهنگ طبقه کارگر؛
- وجود تمرکز کافی که تصمیمات فدراسیون‌های کارگری را بر اتحادیه‌های صنعتی منفرد تحمیل کند.^۱

اقتدارگرایی مبتنی بر صنف‌گرایی

فاشیسم: رژیم فاشیستی به‌عنوان نخستین گام در جهت نیل به آرمان دولت صنفی یا کورپوراتیستی، نظامی فراگیر از سندیکاهاى تحت نظارت دولت که نمایندگی قانونی و انحصاری کارفرمایان و کارگران را در هر بخش یا صنعت اقتصادی به عهده داشت، به وجود آمد. برای مثال برای سندیکاهاى کارگری، کنفدراسیونی از سندیکاهاى کارگران صنعتی وجود داشت که در سندیکای ملی کارگران یکی از صنایع ادغام می‌شد که این نیز به نوبه خود فدراسیونی متشکل از اتحادیه‌های صنایع نساجی ایالتی بوده است؛ اما این سندیکاها به دلیل اعمال قانون ممنوعیت اعتصاب و انتصاب رهبر سندیکا از جانب دولت، عملاً نمی‌توانستند همچون اتحادیه‌های کارگری واقعی به فعالیت و دفاع از منافع اعضای خود بپردازند. در این رژیم‌ها ساختار صنفی دولت بیشتر نماد ایدئولوژیک است تا مجموعه‌ای از نهادهای شغلی.

اصناف و سندیکاها از بالا و توسط دولت ایجاد می‌شوند. در چنین رژیم‌هایی، اغلب حکومت مؤسسات صنعتی ملی یا بخش اقتصادی بزرگی به وجود می‌آورد که هرکدام متشکل از نمایندگان کارگری، کارفرمایی و نمایندگان حزب فاشیست (دولت) است. این مؤسسات در زمینه تولید کالا یا خدمات، قیمت‌گذاری، تعیین دستمزدها و مناقشات کارگری دارای اختیارات نمادین هستند و بر روند سیاست‌گذاری‌های اقتصادی حکومت فاشیستی و یا حتی بر فعالیت سندیکاهاى کارفرمایی نیز تأثیر چندانی ندارند.^۲ رژیم‌های راست اقتدارگرا، رژیم‌هایی هستند که در نظام اقتصادی و اجتماعی موجود تغییر اساسی در جهت تأمین عدالت اجتماعی ایجاد نمی‌کنند و در آن‌ها ساخت قدرت سیاسی اساساً اقتدارگرا و یک‌جانبه و خالی از مشارکت خودجوش گروه‌ها و نیروهای سازمان یافته اجتماعی است. چنین رژیمی ممکن است ادامه نظام‌های محافظه‌کار سنتی باشد و یا اینکه در نتیجه انقلاب و تحولات سیاسی سریع به وجود آیند. فاشیسم ابتدا به معنای سندیکالیسم دولتی یعنی سازمان‌بندی اقتصادی جامعه از بالا به وسیله دولت و حمایت از انحصارات خصوصی به کار برده می‌شد، اما بعداً معنای گسترده‌تری پیدا کرد و به نوعی از رژیم‌های سیاسی توتالیتر اطلاق شد. معمولاً رژیم‌های سیاسی راست‌گرای اقتدارطلب در جامعه‌شناسی با عنوان کلی فاشیسم یا توتالیتراریسم راست توصیف می‌شوند.

دولت ارگانیک: نوع دیگری از اقتدارگرایی همان است که خوان لینزان را «دولت ارگانیک» می‌نامد: «همه نظام‌های سیاسی عناصری از صنف‌گرایی دارند، به ویژه به منظور نظارت و تنظیم منافع در حوزه‌های اقتصاد و روابط کار، اما رژیم‌های اقتدارگرا تنها رژیم‌های سیاسی هستند که سعی کرده‌اند به طور کامل پیرامون ایدئولوژی صنف‌گرایی سازمان یابند، حتی اگر در واقعیت این علاقه به صنف‌گرایی مانع از آن نشده است که آن‌ها قبل از هر چیز دیوان‌سالارانه، فن‌سالارانه و حتی در محور حزبی واحد با توانمندی بسیج همگانی سازمان یافته باشند.» با اصطلاح دولت ارگانیک می‌توان رژیم‌های اقتدارگرایی را معرفی کرد که پیرامون ایدئولوژی صنف‌گرایی سازمان یافته‌اند. در زمره این مجموعه از رژیم‌ها می‌توان از رژیم سالازار در پرتغال (که می‌تواند نمونه مثالی این نوع از رژیم‌های سیاسی باشد)، از رژیم صدراعظم دولفوس در اتریش در فاصله ۱۹۳۴ و ۱۹۳۸ یا از رژیم فرانکو در اسپانیا، پس از فروکش کردن دوران فاشیستی‌اش، نام برد. این رژیم‌ها دارای یک ایدئولوژی موسوم به «راه سوم» سازمان صنفی هستند که بنا دارد در عین حال هم از مسلک اشتراکی کمونیسم به دور باشد و هم از فردگرایی سرمایه‌داری لیبرال.

به موجب این ایدئولوژی صنف‌گرایی، منافع اجتماعی و اقتصادی مختلف در چارچوب ملی گرایش دارند به طرز هماهنگ همکاری کنند. ایدئولوژی صنف‌گرایی زمینه را برای «کثرت‌گرایی محدود» مساعد می‌کند: گروه‌های اجتماعی سازمان یافته مختلف (سندیکاهاى کارگری، سازمان‌های کارفرمایی و غیره) در چارچوب نمایندگی نهادی شده، سازمان‌های صنفی مختلف به طوری صوری در اعمال

۱. همان، ص ۳۳۱.

۲. بروکر، پل. (۱۳۹۷). رژیم‌های غیردموکراتیک نظریه‌ها، سیاست و حکومت، ترجمه علیرضا سمیعی اصفهانی، تهران: کویر، ص ۲۳۶.

قدرت سیاسی شریک هستند. فرمول صنف‌گرایی به قدرت سیاسی که در لوای «دموکراسی ارگانیک» ظاهر شده و می‌خواهد واقعی‌تر از دموکراسی فردگرایانه لیبرال باشد، مشروعیت می‌دهد و زمینه مشارکت محدود و تحت نظارت برخی از بخش‌های جمعیت را فراهم می‌کند. تعدادی از رژیم‌های اقتدارگرای آمریکای لاتین برخی از ویژگی‌های دموکراسی ارگانیک را وام گرفته‌اند. رهبرانی چون لازارو کاردناس در مکزیک یا خوان پرون در آرژانتین برخی از جنبه‌های نمایندگی صنفی را وارد کرده‌اند و در چارچوب رژیم‌های اقتدارگرای خودشان سازمان‌های سندیکایی نیرومندی را توسعه داده‌اند.^۱

اشمیتز رژیم‌های اقتدارگرای مبتنی بر سیستم صنفی را کورپوراتیک دولتی نامید که بیشتر سازوکار اعمال کنترل یا سرکوب و نماد ایدئولوژیک بودند، تا یک مدل اقتصادی و اجتماعی واقعی و کارآمد. با این وجود، به‌عنوان یگانه برنامه سیاست‌گذاری مشخصاً غیردموکراتیک که از سوی دیکتاتوری‌های نظامی و حزبی به اجرا گذاشته شده است، اهمیتشان را حفظ کرده‌اند.^۲

کاربردهای اخیر این اصطلاح در علوم اجتماعی از دلالت‌های پیشین‌اش بر نظام اقتدارطلب و فاشیستی فاصله گرفته است و اکنون برای تحلیل نقش منافع سازمان یافته در لیبرال دموکراسی‌های امروزی به کار می‌رود. صنف‌گرایی به‌عنوان صورت کوتاه‌شده چانه‌زنی اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های نماینده منافع سرمایه‌داری با دولت بر سر سیاست‌های اقتصادی وارد مباحث سیاسی عمومی نیز شده است. در بحث‌های عمومی، صنف‌گرایی مقابل نئولیبرالیسم دانسته می‌شود چون در نئولیبرالیسم اهرم اصلی دولت برای سیاست‌گذاری‌های اقتصادی رقابت است نه مذاکره و چانه‌زنی.^۳

۱. دانیل موشار، ژان-ایو دورماگن (۱۳۸۹). مبانی جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نشر آگه، صص ۱۱۱ و ۱۱۲.
 ۲. بروکر، پل. (۱۳۹۷). رژیم‌های غیردموکراتیک نظریه‌ها، سیاست و حکومت، ترجمه علیرضا سمیعی اصفهانی، تهران: کویر، ص ۲۳۶.
 ۳. اوتویت، ویلیام، باتامور، تام. (۱۳۹۲). فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم، ترجمه حسن چاوشان، تهران: نی، ص ۶۱۸.



کارکردهای تاریخی اصناف برای حکومت‌ها

هزاران سال است که اصناف در بسیاری از کشورها مانند مصر باستان، یونان و روم، هند، چین، امریکای لاتین و اروپا وجود داشته‌اند. اصناف در اروپا از حدود سال ۱۰۰۰ با تجدید حیات تجارت و صنعت رشد کردند و در قرون سیزدهم و چهاردهم میلادی در سراسر اروپا گسترش پیدا کردند. از حدود سال ۱۵۰۰ حضور اصناف در بر کشورهای اروپایی کاهش یافت و آخرین اصناف اروپایی تا حدود سال ۱۸۸۳ از بین رفتند. برای بررسی کارکرد تاریخی اصناف در حکومت‌ها به نقش تاریخ آن‌ها در اروپا بسنده کرده‌ایم. توجه به تاریخ اصناف در اروپا از این واقعیت ناشی می‌شود که اصناف اروپایی نه تنها ثروتمندترین اصناف تاریخ محسوب می‌شدند، بلکه قرون بسیاری دوام و ثبات داشته‌اند. از سویی اروپا همان جایی است که ابتدا در آن توسعه سیاسی و اقتصادی پایدار رخ داده است و البته تحقیقات جامعی نیز در رابطه با اصناف در اروپا صورت گرفته است.

در طول تاریخ ترکیبی از این ویژگی‌ها نشانگر یک سازمان صنفی در نظر گرفته می‌شده است: سازمان‌های کم‌ویش مستقل و خودگردان که متشکل از افراد دارای یک شغل یا شغلی مشابه بوده‌اند. هدف آن‌ها پیش برد منافع مشترکشان است و در هر زمینه‌ای اعم از اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی مورد احترام بوده‌اند. استقلال نسبی اصناف به این معنی است که فرض می‌شود اصناف بیش از آنکه ابزار دولت برای کنترل صنعتگران، بازرگانان و مالیات بر آن‌ها باشد، دولت مایل است اختیارات خاصی به اصناف واگذار کند و به آن‌ها اجازه می‌دهد اقدامات جمعی خود را برای پیشبرد منافع اعضای خود سازمان دهند. بررسی تجربه تاریخی اصناف اروپایی در قرون وسطی نشان می‌دهد که اصناف عمدتاً جایگاه رسمی مطلوبی از مقامات سیاسی کسب کرده بودند و با حمایت قدرت‌های سیاسی قوانین اجباری رسمی خود را اعمال می‌کردند. البته قابل درک است، زیرا هنگامی که یک صنف نتواند از حمایت مقامات رسمی برخوردار باشد، نمی‌تواند مانند یک صنف نیز عمل کند. یعنی در غیر این صورت نمی‌تواند مشاغل را مجبور به عضویت در صنف کند، از ورود اعضا به صنف جلوگیری کند، فعالیت‌های تجاری اعضای خود را کنترل کند، کیفیت خدمات و کالا را کنترل کند، سیستم آموزشی را تحمیل و نوآوری را تنظیم کند. به طور خلاصه، بدون به رسمیت شناخته شدن عمومی، مشروعیت و تنفیذ قانونی، هیچ صنفی نمی‌توانست کارکرد مؤثری داشته باشد. به همین دلیل نیز زمانی که مقامات سیاسی توانایی یا تمایلی برای دادن امتیاز به آن‌ها نداشتند، اصناف تضعیف، دگرگون یا ناپدید شدند.

بنابراین اصناف در ازای مساعدتی که به مقامات عمومی می‌کردند، امتیازات رسمی و عمومی دریافت می‌کردند که به اعتقاد آن‌ها به سود تمام اعضای صنف بود. این روند رانت جویی از هنگام به رسمیت شناخته شدن هر صنف تا زمان لغو مجوز آن همواره در جریان بود. همکاری گسترده بین دولت و اصناف رویه اصلی متداول و پررنگ رابطه آن‌ها بوده است. اصناف با استفاده از سازوکارهای متعددی با دولت‌ها همکاری می‌کردند که عبارتند از: پرداخت رشوه، هدیه دادن، تقسیم درآمدها، پرداخت مالیات، کمک به جمع‌آوری مالیات، تنظیم صنعت، دادن وام به دولت، حمایت سیاسی و تامین کمک‌های نظامی. این همکاری سیستماتیک توضیح می‌دهد که چرا مقامات دولتی به اصناف امتیاز می‌دادند و به تایید، تقویت و حفظ آن‌ها ادامه دادند. در ادامه مهم‌ترین کارکردهای تاریخی اصناف برای حکومت‌ها توضیح داده شده است.

تقسیم درآمدهای صنفی: اصناف درآمدهایی در ازای برخی فعالیت‌ها مانند حق ورود به صنف، پذیرش استاد، کارآموزی، هزینه‌های سالیانه، جریمه‌ها، مصادره، معافیت‌ها و غیره داشتند. اغلب اصناف سهمی از درآمد خود را به دولت واگذار می‌کردند و در ازای آن دولت امتیازات آن‌ها را تایید می‌کرد و حق آن‌ها در جمع‌آوری چنین درآمدهایی به رسمیت شناخته می‌شد. موانعی که دولت برای ورود به بازار برای اعضای جدید وضع می‌کرد، به نفع گروه‌های استقرار یافته بود. این انحصارات به تولیدکنندگان قدرتی در بازار می‌داد که امکان استخراج رانت را داشتند، بخشی از آن رانت در ازای امتیازات و اجرای موانع ورود به بازار به دولت داده می‌شد.

کمک مالی اضطراری: در مقابل امتیازات رسمی و اجرای قوانینی که به نفع اصناف بود، اصناف غالباً به دولت کمک مالی پرداخت می‌کردند. این امر به دو شکل صورت می‌گرفت: ۱- تعهد ضمنی برای پاسخ مثبت به موارد اضطراری مالی؛ ۲- تعهد رسمی پرداخت

مالیات‌های خاص به طور ثابت. در واقع اصناف به طور پیش فرض می‌دانستند که دولت در مواقع اضطراری به آن‌ها متوسل می‌شوند، لذا صریحا اظهار می‌کردند که هدف اصلی از حق الزحمه‌ای که از اعضا دریافت می‌کند، برای اطمینان از آن است که زمانی که دولت از آن‌ها درخواست کمک کرد، بتوانند وجوه دریافتی را پرداخت کنند.^۱

پرداخت مالیات و کمک در جمع‌آوری آن: اصناف در ازای امتیازات، متعهد به پرداخت منظم مالیات بودند. اصناف نه تنها خود مالیات می‌پرداختند بلکه به دولت‌ها کمک می‌کردند تا از اعضای آن‌ها مالیات بگیرند. این کارکرد درکل دوره‌ای که اصناف اروپا وجود داشته‌اند در جریان بوده است. در مقایسه با دولت‌ها، اصناف در مورد توانایی اعضای خود برای پرداخت مالیات آگاهی دقیق‌تری داشتند. زیرا آن‌ها بهتر می‌دانستند هر یک از همکارانشان در چه وضعیتی مالی قرار دارند و چطور می‌توان برای او مالیات بیشتری وضع کرد. و نهایتا آنکه سودی که صنعتگران در ازای دریافت مزایا به دولت می‌دادند، اطلاعاتی را در مورد مساعد بودن شرایط تجاری به دولت‌ها منتقل می‌کرد، و دولت‌ها می‌توانستند از این مشاغل مالیات بیشتری بگیرند. بنابراین اصناف موجب شدند که دولت‌ها در استخراج منابع از بسیاری از مشاغل صنعتی، تجاری و خدماتی بیش از توانمندی خود موفق عمل کنند.^۲

دولت‌های قرون وسطایی معمولا وظیفه مالیات‌ستانی را به اصناف واگذار می‌کردند، اما در اواخر قرون وسطا یا اوایل دوره مدرن دولت‌ها ساختار مالیاتی خود را جایگزین سیستم جمع‌آوری مالیاتی صنفی کردند. اما در بسیاری از مناطق اروپا، اصناف در طول دوره مدرن اولیه به جمع‌آوری مالیات برای دولت‌ها ادامه می‌دادند. حتی در جوامعی که از نظر مالی پیچیده بودند، تا اواخر قرن هیجدهم برخی اصناف مسئولیت جمع‌آوری مالیات‌های غیرمستقیم، مالیات شهرداری و حتی تعیین مالیات را داشته‌اند. مثلا در اتریش هر استادکار ملزم بود مالیات شاگردان کارآموزش را از حقوقشان کسر کند و به دولت بپردازد.

در برخی از جوامع اروپایی، دولت‌ها اصناف را اختصاصا برای جمع‌آوری مالیات تشکیل داده بودند. به طور مثال در لهستان قرن چهاردهم و پانزدهم، مقامات سلطنتی و کلیسایی اصناف صنعتی را برای مالیات‌ستانی منظم در هر شهر ایجاد کردند. پادشاه سوئد نیز از ۱۶۰۴ به بعد اصناف را برای سازمان دهی هرچه بیشتر صنعتگران و مالیات‌ستانی آسان‌تر ایجاد کرد. برخی از همکاری ملی اصناف و دولت چنین نتیجه می‌گیرند که به جای دولت مطلقه مدرن اولیه، باید از نمونه‌های دولت‌های کورپوراتیسم سخن بگوییم که در آن قانون فعالیت نهاد‌های نظم عمومی، در ازای امتیازات صنفی، به تشکیلات صنفی واگذار شده بود. در این سیستم روابط مالی نزدیک بین اصناف و بسیاری از دولت‌ها، سازوکارهای موثری ایجاد می‌کرد که هر دو طرف بتوانند منابع بیشتری از اقتصاد استخراج کنند، چیزی که بدون کمک یکدیگر نمی‌توانستند به دست بیاورند.^۳

اعطای وام به دولت‌ها: اصناف همچنین در ازای امتیازات انحصاری در حوزه صنعت، به دولت وام می‌دادند. در اسپانیا در طول قرن هجدهم پادشاه بدهی‌های خود را معمولا از ۵ صنف بزرگ تأمین می‌کرد. این اصناف می‌توانستند مبالغ زیادی را به طور مستقیم از اعضای خود یا به طور غیرمستقیم از طریق اعتبار خود در بازارهای مالی جمع‌آوری کنند. در انگلیس در سال‌های ۱۴۵۰ تا ۱۶۵۰ اصناف تقریبا همه وام‌های عمومی مورد نیاز را سازمان دهی می‌کردند. اصنافی که به دولت وام می‌دادند، اغلب اصناف بازرگانان و تولیدکنندگان بزرگ و ثروتمند بودند که می‌توانستند مبالغ وام مورد نیاز دولت را جمع‌آوری کنند. همچنین مجاورت آن‌ها با مراکز قدرت در پایتخت موجب می‌شد، بتوانند در ازای لطف خود به حکومت، آن را تحت فشار قرار دهند و بالعکس.^۴

تنظیم، اجرا و نظارت بر مقررات: اصناف هم‌چنین به دولت‌ها در تنظیم مقررات صنعت و تجارت کمک می‌کردند. اصناف برای تصویب قوانین مرتبط با صنف خود به دولت درخواست می‌دادند. بسیاری از قوانین صنفی، و حتی مهم‌تر از آن، بسیاری از احکام اداری و تصمیمات قضایی صادر شده توسط دولت، عملا برای اجرای امتیازات صنفی بود. بنابراین در اروپای پیشامدرن حجم زیادی از قوانین صنفی صادر شده از سوی دولت و درون صنفی وجود داشت که به حقوق و امتیازات اصناف مشروعیت می‌داد و آن‌ها را قادر می‌کرد که

1. Ibid:74-76

2. Ibid:103

3. Ibid:77-80

4. Ibid:82

منافع خود را عملی کنند.^۱

اصناف با توجه به مزیت تخصص و اطلاعاتشان، در ساختار قرون وسطایی نقش نظارتی نیز داشتند. دولت‌ها مشروعیت و اجبار لازم را برای اجرای قوانین فراهم می‌کردند، در حالی که مسئولیت اجرای روزمره آن را به اصناف واگذار کرده بودند. عملکرد نظارتی اصناف به دودسته اصلی تقسیم می‌شود: کنترل مشاغل خاص که توسط صنف اداره می‌شدند؛ و کمک به چارچوب نظارتی گسترده‌تر. بسیاری از اصناف نقش مهمی در تنظیم مشاغل خود داشتند، در نورنبرگ در قرن هفدهم و هجدهم متولیان صنف در قانون‌گذاری‌های مرتبط با مشاغل به مسئولان شهری کمک می‌کردند. در قرن هجدهم توصیه‌های اصناف در تدوین مقررات صنعتی و مشارکت صنفی برای اجرای آن ضروری بود. همچنین در ایتالیا، قرن ۱۸ حکومت‌ها از سرکارگران می‌خواستند، در اصناف عضو شوند تا بتوانند از آن‌ها برای کنترل تعارضات صاحبان صنایع و سازمان کارگران استفاده کنند.^۲

حمایت سیاسی: اصناف به محض ظهور در اروپای قرن یازدهم و دوازدهم به دنبال به رسمیت شناخته شدن توسط مقامات سیاسی من جمله شورای شهر، مقامات کلیسایی، ارباب تیول دار، فرماندار، شاهزاده یا امپراتور بودند. حتی در دوره‌های قبل که اصناف در ظاهر به طور غیررسمی تشکیل شده بودند، تمایل داشتند که توسط دولت به رسمیت شناخته شوند تا از حقوق رسمی برخوردار باشند و حتی مایل به پرداخت هزینه آن نیز بودند. همه آن‌ها به دلیل وجود یک قانون بود: قانونی که اصناف را به عنوان دارنده امتیازات انحصاری به رسمیت می‌شناخت.^۳ قانونگذاری دولت برای کلیه فعالیت‌های اصناف آن چنان ضروری بود که اصناف به حمایت سیاسی دائمی نسبت به دولت متعهد بودند و در ازای دریافت منافع، مقامات و حاکمان را حمایت می‌کردند. به علاوه اصناف صنعت گران کوچک را قادر می‌کرد که به حمایت سیاسی و نظامی از حاکمان متعهد شوند.

دو موتور اصلی که اتحاد سیاسی بین اصناف و حکومت‌ها را پیش بردند عبارتند از: نخست، حاکمان در برابر اشراف قدرتمند و کلیساها به متحد نیاز داشتند. این نیاز باعث شد شاهزادگان به بورژوازی روی بیاورند و به اصناف بازرگانان و صنعتگران امتیازاتی اعطا کنند. دوم، حاکمان می‌خواستند قدرت نجیب‌زادگان شهری را کاهش دهند. این امر شاهزادگان را بر آن داشت تا با اصناف صنعتی علیه اصناف بازرگان و شوراها شهر متحد شوند. حمایت بورژوازی از حاکمان سیاسی از طریق اصناف صورت می‌گرفت. البته اصناف بازرگانان نیز یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌های رسمی سیاسی برخوردار بودند، زیرا بر اکثر حکومت‌های محلی (شهری) تسلط داشتند. اما اغلب بازرگانان به تنهایی قادر به اداره یک شهر نبودند یا حداقل توانایی لازم برای بسیج ظرفیت‌های مالی، نظامی و نظارتی خود، بدون همکاری اصناف نداشتند. بنابراین اصناف صنعتی نقش مهمی داشتند در اینکه شهرشان به طور مستقیم یا ضمنی بدون حمایت اشراف یا کلیسا، از حمایت سیاسی بورژوازی و شاهزادگان برخوردار باشد.^۴

جایگزینی برای بوروکراسی کارآمد: در صورتی که حکومت‌ها از بوروکراسی کارآمد برخوردار نبودند، معامله مالی با اصناف موجب صرفه‌جویی در هزینه‌های دولت‌ها می‌شد، چون اصناف صنعتی تمام خسارات و هزینه‌های جمع‌آوری سود اعضای خود را، قبل از انتقال به دستگاه حاکمیت، متحمل می‌شدند.^۵ در قرن شانزدهم با ظهور دولت‌های مدرن در برخی از کشورهای اروپایی (به ویژه در انگلستان و کشورهای سفلی) سازوکارهای مالی، نظامی و دیوانسالاری توسعه یافته‌تری ایجاد کردند که به آن‌ها امکان می‌داد به تدریج از فروش امتیازات به گروه‌هایی با منافع خاص مانند اصناف صرف نظر کنند.^۶

1. Ibid:67

2. Ogilvie, S. (2019). The European guilds: An economic analysis. Princeton University Press, 83.

3. Ibid:64

4. Ibid:89

5. Ibid:103

6. Ibid:70

نقش اصناف در جامعه

برای بررسی نقش اصناف در جامعه ابتدا باید جایگاه این نهاد در جامعه مشخص شود. به نظر می‌رسد در برای این امر باید نسبت آن با جامعه، جامعه مدنی و دولت تعیین شود. در اینجا به تعریف جامعه مدنی از دیدگاه فیلیپ اشمیتز که یکی از نظریه پردازان اصلی صنف‌گرایی دموکراتیک محسوب می‌شود رجوع می‌کنیم. از نظر وی جامعه مدنی از انجمن‌های صنفی و مدنی و نهادهای میانجی مستقل از دولت و در حفاصل بین خانواده‌ها و دولت تشکیل شده است که مستقل از مقامات عمومی شکل می‌گیرند، قادر به گفتگو و سازماندهی برای اقدام به کنش جمعی برای پیگیری خواسته‌ها و مطالبات خود هستند و فعالیت آن‌ها در چارچوب قانون و حکومت صورت می‌گیرد. اشمیتز چهار ویژگی اصلی را برای جامعه مدنی قائل می‌شود که عبارت‌اند از: ۱- استقلال دوگانه (هم در شکل‌گیری و هم در ایفای نقش) ۲- کنش جمعی هماهنگ ۳- عدم تعهدی به حقوق و مصالح دیگری ۴- مدنی بودن^۱. در این بخش اصنافی با ویژگی‌های نام‌برده مدنظر است و نقش آن‌ها در شرایط ثبات و بی‌ثباتی جامعه مرور می‌شود.

سده در مقابل اقتدارگرایی حکومت: اساساً جامعه مدنی و سازمان‌های مردم‌بنیاد تشکیل دهنده آن تجلی قدرت اجتماعی جامعه در مقابل قدرت سیاسی یا حکومت و به مثابه سده در مقابل خودکامگی آن هستند. برخلاف مارکس که استبداد دولت را با مناسبات بین طبقات تفسیر می‌کرد، بسیاری از متفکران سیاسی همچون هانا آرنت و جامعه‌شناسانی مانند دورکیم ریشه‌های استبداد دولت را در جامعه ذره‌ای و توده‌ای جستجو می‌کنند. دورکیم درباره رابطه بین دولت و جامعه می‌گوید ریشه استبداد دولتی در زایش جامعه توده‌ای و ذره‌ای قرار گرفته است؛ یعنی جایی که در آن هیچ گروه اولیه یا واسطه یا هیچ انجمن یا تشکل صنفی قدرت نهاد دولت را محدود نمی‌سازد. از نظر وی با پیشرفت و پیچیده شدن تقسیم‌کار در جوامع جدید، دولت بزرگ‌تر می‌شود و وظایف و کارکردهای آن گسترش می‌یابد و در همان حال فرد نیز به تدریج از تابعیت وجدان جمعی رها می‌گردد، گسترش فزاینده فعالیت دولت می‌تواند به جباریت بوروکراتیک بیانجامد و دولت به سازمانی سرکوبگر و منفک از علایق افراد در جامعه تبدیل شود. این امر زمانی تحقق می‌یابد که گروه‌های ثانوی که بین فرد و دولت قرار دارند به اندازه کافی توسعه نیافته باشند. از نظر وی صرفاً اگر این گروه‌ها به اندازه کافی قدرتمند باشند که بتوانند قدرتی متعادل‌کننده قدرت دولت تشکیل بدهند، حقوق افراد می‌تواند حفظ گردد. به اعتقاد دورکیم در صورتی که دولت ارگان بسته و محدودی است که شناخت درستی از تنوع و چندوچون مسائل اجتماعی ندارد، سازمان نیافتگی جامعه مدنی و فقدان گروه‌های اجتماعی واسطه موجب می‌شود حکومت در اعمال سیاست‌های خود مجبور به کاربرد خشونت و محدود کردن آزادی‌های فردی و اجتماعی شود.^۲

سده در مقابل سیاست‌های پوپولیستی: وظیفه اصلی دولت دموکراتیک این نیست که دریافت‌کننده و مجری عقاید و خواسته‌های توده شکل نیافته مردم باشد. بلکه دولت باید به اندازه‌ای از جامعه مستقل باشد و با واسطه اطلاعات و خواسته‌های جامعه را دریافت کند و به عنوان موجودی مستقل تصمیم بگیرد. به اعتقاد دورکیم سازمان نیافتگی جامعه مدنی و فقدان گروه‌های اجتماعی واسطه، جامعه را در مقابل وضع نامطلوب دیگری نیز قرار می‌دهد. اگر دولت مستقیماً تحت تأثیر و نفوذ افراد، توده‌ها و تجمعات زودگذر آن‌ها باشد، در این وضعیت رابطه دولت و توده چنان نزدیک و بی‌واسطه است که دولت تحت تأثیر مستقیم احساسات متغیر و پلایش نیافته جمعی (یا گروه‌های قدرتمندی که با بسیج و کانالیزه کردن این احساسات به رقابت درزمینه کسب منابع می‌پردازد) قرار می‌گیرند و نتیجه چنین وضعی، این دولت‌ها توان و فرصت برنامه‌ریزی طولانی‌مدت و عمیق ندارند، از این رو سیاست‌های آن‌ها روزمره، متناقض و بی‌ثبات‌کننده است و این جوامع که به این ترتیب دستخوش نوسانات روزمره می‌شوند در سطح طوفانی اما پای بسته در زنجیر روزمرگی می‌مانند.» بنابراین در چنین وضعیتی فرصت هر نوع توسعه‌ای برای جامعه و حکومت از بین خواهد رفت.

تعمیق آگاهی حکومت از جامعه: دورکیم نقش سومی را نیز برای این گروه‌ها در نظر دارد و آن متبلور ساختن آگاهی اجتماعی (در معنای

۱. سردارنیا، خلیل، جاهدین محمدی، ساسان. (۱۳۹۵). سازوکارهای حقوقی تعامل اصناف با دولت و ضعف نهادمندی اتحادیه‌های صنفی در ایران، مجله مقالات حقوقی دانشگاه شیراز، دوره هشتم، شماره اول: ص ۶۰.

۲. رضایی، عبدالعلی. (۱۳۷۵). گروه‌های حرفه‌ای، اخلاق مدنی و دموکراسی: مروری بر دیدگاه‌های دورکیم. اطلاعات سیاسی اقتصادی. شماره ۱۰۵ و ۱۰۶. ص ۸۵.



طرح و فرموله کردن و شفافیت بخشیدن به مسائل اجتماعی) است. باورها، احساسات، عقاید و آرمان‌های موجود نزد افراد و گروه‌های کوچک شکلی پراکنده، جزئی و غیرسیستماتیک دارد. براساس چنین باورهایی نه می‌توان به شناخت درستی از وضع و شرایط اجتماعی و مسائل و مشکلات جامعه دست یافت و نه خط‌مشی‌ها و سیاست‌های سنجیده‌ای تدوین کرد. از نظر دورکیم عقاید، افکار و احساسات پراکنده در توده افراد جامعه موجب «آگاهی نیمه‌هوشیار» حکومت می‌شود. هرچه موضوعات و مسائل مورد توجه دولت متنوع‌تر و گسترده‌تر باشد و فرآیندهای کسب شناخت و دستیابی به راه‌حل‌ها و خط‌مشی‌های اصلاحی بیشتر مبتنی بر بحث، استدلال و تعقل جمعی باشد، آگاهی حکومتی گسترده‌تر و شفاف‌تر است. از نظر دورکیم تعداد حکومت‌کنندگان و تعداد آراء حامی آن‌ها نه تنها ملاکی برای طبقه‌بندی حکومت‌ها محسوب نمی‌شود، بلکه نوع ماهیت «آگاهی حکومت» و نحوه ارتباط آن با آگاهی‌های پراکنده در جامعه است که باید به عنوان ملاک اساسی مورد توجه قرار گیرد. هرچه فرآیندهای بحث و بررسی در برنامه‌ها و خط‌مشی‌های اجتماعی علنی‌تر و دربرگیرنده اذهان و اندیشه‌های بیشتری باشد حکومت دموکراتیک‌تر است.^۱

نهادینه کردن مشارکت و نظارت بر حکومت: سازمان‌های صنفی تشکل‌های مهمی برای مشارکت دادن اصناف در فرآیندهای تصمیم‌گیری، مدیریت و تمرکززدایی هستند. همچنین نهادهای صنفی به عنوان یکی از اعضای جامعه مدنی در نهادینه‌سازی دموکراسی و مسئولیت‌پذیری و نظارت‌پذیری حکومت نقش مهمی دارند. بدون وجود نهادهای صنفی و مدنی و تمهیدات و فرصت‌سازی‌های حقوقی و قانونی، حکومت‌ها تمایلی به نظارت شدن و مسئولیت در قبال اصناف و بخش خصوصی نخواهند داشت. دموکراسی مستلزم دو اصل «نظارت اصناف و نهادهای مدنی بر تصمیمات و عملکرد حکومت» و «برابری حقوقی در اعمال نظارت» است. همبستگی بین سطح توسعه اجتماعی و اقتصادی و استقرار نظام دموکراتیک، متضمن قبول رابطه سطح توسعه و میزان مشارکت اجتماعی گروه‌های صنفی و مدنی در حکمرانی و تصمیم‌سازی‌ها هستند. اصولاً هرچه روند توسعه گسترش و شاخص‌های مربوط به آن افزایش یابد، زمینه مشارکت گروه‌های صنفی و مدنی در امور جامعه نیز افزایش می‌یابد.^۲

تصریح، بیان، تجمیع و پیشبرد منافع اعضا: در چارچوب رویکرد سیستمی، هیچ تصمیم و قانون‌گذاری در حاکمیت بدون توجه به نیازها، مشکلات و چالش‌ها در جامعه صورت نمی‌گیرد. از این منظر، پیدایش هر نهاد صنفی برخاسته از خواست‌ها و نیاز اقل‌ساز گوناگون جامعه است. در این راستا، نهادهای صنفی می‌توانند خواسته‌ها و مطالبات خود را تجمیع و منطقی کرده و به حکومت برای تصمیم‌سازی انتقال دهند و حکومت را ملزم به تحقق بخشیدن به خواسته‌ها و مطالبات خود سازند. در حقیقت بدون وجود نهادهای صنفی، حکومت با نهاد مسئول و متولی برای قشر یا صنف خاصی مواجه نخواهد شد؛ لذا نبود این نهادها و ورود خواسته‌های پراکنده، حکومت را با اضافه بار تقاضاهای پراکنده مواجه ساخته و یا اصولاً دولت با الزام و فشار جدی برای پاسخگویی به تقاضاها مواجه نمی‌شود.

آموزش حقوق صنفی و شهروندی: اصولاً آگاهی سیاسی و اجتماعی به‌ویژه نسبت به حقوق شهروندی و صنفی و درونی کردن باورهای مدنی و دموکراتیک از پیش شرط‌های مهم برای مشارکت صنفی و همکاری با اصناف و نهادهای مدنی، تعامل آن‌ها با حکومت و نهادینه‌شدن دموکراسی هستند. نهادهای صنفی از کانال‌های مهم برای تحقق این پیش شرط‌ها هستند. برای تعامل و همکاری اعضا در یک سازمان صنفی لازم است اعضا از دانش، اطلاعات، نگرش‌های تعاملی، مشارکتی و مهارت کافی برخوردار باشند.^۳ مشارکت در سازمان‌های مدنی، مهارت‌های مشارکت و حس مسئولیت مشترک برای تلاش‌های جمعی را می‌پروراند. علاوه بر این، زمانی که افراد به گروه‌هایی با اعضا و اهدافی متنوع وارد می‌شوند، رفتارهایشان در نتیجه کنش‌های متقابل گروهی و فشارهای متقابل تعدیل می‌شود. این تاثیرات، مستلزم این نیست که هدف آشکار انجمن، سیاسی باشد. مشارکت در یک گروه کر می‌تواند انضباط فردی را آموزش دهد

۱. رضایی، عبدالعلی. (۱۳۷۵). گروه‌های حرفه‌ای، اخلاق مدنی و دموکراسی: مروری بر دیدگاه‌های دورکیم. اطلاعات سیاسی اقتصادی. شماره ۱۰۵ و ۱۰۶. ص ۸۴.
 ۲. سردارنیا، خلیل، جاهدین محمدی، ساسان. (۱۳۹۵). سازوکارهای حقوقی تعامل اصناف با دولت و ضعف نهادمندی اتحادیه‌های صنفی در ایران، مجله مقالات حقوقی دانشگاه شیراز، دوره هشتم، شماره اول: ص ۶۲.
 ۳. سردارنیا، خلیل، جاهدین محمدی، ساسان. (۱۳۹۵). سازوکارهای حقوقی تعامل اصناف با دولت و ضعف نهادمندی اتحادیه‌های صنفی در ایران، مجله مقالات حقوقی دانشگاه شیراز، دوره هشتم، شماره اول. ص ۶۳.

و موجب ارج نهادن لذت همکاری موفق شود.^۱

همبستگی اجتماعی: بررسی تاریخ اصناف در دوره روم باستان نشان می‌دهد که اصناف در ایجاد همبستگی اجتماعی برای اعضای خود نقش مهمی ایفا می‌کردند. این همبستگی اجتماعی از طریق تجمیع علایق اقتصادی، شرکت در مراسم و آیین‌های جمعی، کمک و همیاری متقابل و تجمع برای نیایش ایجاد می‌شد و انسجام اخلاقی می‌آفرید. دورکیم تأکید می‌کند که این گروه‌ها وظیفه ایجاد نظم جمعی مبتنی بر افکار عمومی و تفاهم متقابل را بر عهده دارند و هرچه ساختار این گروه‌ها مستحکم‌تر و هرچه روابط اعضای آن‌ها گسترده‌تر و مکررتر باشد، مبادله افکار و احساسات بیشتر و افکار عمومی حاصل از این تماس‌ها و مبادلات فراگیرتر می‌شود و عده بیشتری را در برمی‌گیرد.^۲

ایجاد نظم اجتماعی: بسیاری از جامعه‌شناسان با شواهد برگرفته از مسیر توسعه غرب و بحران جوامع اروپایی در اواخر قرن نوزدهم، بر این نظرند که دوران گذار از جامعه سنتی به مدرن و مسیر توسعه و صنعتی شدن ناهنجاری‌ها، بی‌ثباتی‌ها و به تعبیر دورکیم وضعیت آنومی به وجود خواهد آورد. دورکیم معتقد است بحران جوامع کنونی از آنجا ناشی می‌شود که در جوامع کنونی فعالیت اقتصادی بخش مهمی از زندگی افراد را در برمی‌گیرد، اما تابع نظم مشخصی نیست. علت این وضع نیز تا حدودی ناشی از آن است که در حوزه زندگی اقتصادی گروه‌های حرفه‌ای سازمان مشخصی ندارند و از این رو فاقد اقتدار اخلاقی لازم برای نظارت بر اعمال اعضای خود و اخلاقی کردن نظام اجتماعی‌اند. وی استدلال می‌کند در جوامعی که مذهب روبه زوال است و قدرت ساماندهی به اخلاق جمعی را ندارد و از سوی دیگر فعالیت‌های اقتصادی غلبه دارد؛ تنها گروه اجتماعی که قادر به تسهیل ساماندهی افراد در گروه و ایجاد نظم اجتماعی است، همان گروه‌های حرفه‌ای یا صنفی هستند. وی تأکید می‌کند اصناف علاوه بر یک‌جا جمع کردن کارفرمایان و کارمندان، آن قدر به فرد نزدیک هستند که بتوانند مکاتب انضباط برای افراد باشند و ضمناً آن قدر بالاتر از تک‌تک افراد قرار دارند که منزلت و اقتدارشان محفوظ بماند. از سوی دیگر همان طور که پیش‌تر توضیح داده شد با نقشی که اصناف در سطح ملی در تنظیم روابط دولت و جامعه و عملکرد اقتصاد سازمان یافته بر عهده می‌گیرند موجب می‌شوند نظم کلی اجتماعی حفظ گردد و دوام یابد.^۳

اخلاقی کردن فعالیت اقتصادی: بسیاری از متفکرین توسعه فعالیت و رشد اقتصادی را فی‌نفسه هدف توسعه نمی‌دانند، بلکه آن را وسیله‌ای برای تأمین اهدافی دیگر مانند آرامش، هم‌زیستی و بهره‌مندی از رفاه تلقی می‌کنند. بسیاری از جامعه‌شناسان بر این نظرند عضویت افراد در گروهی که به آن احساس تعلق داشته باشند و از سوی دیگر این گروه اقتدار لازم برای وضع قانون (یا اصول اخلاقی) و نظارت بر اعضای خود را داشته باشد، پی‌جویی بیمارگونه و افراطی علایق و منافع فردی را مهار خواهد کرد. دورکیم از جمله جامعه‌شناسانی است که می‌گوید گروه حرفه‌ای و انواع گروه‌های ثانوی محیط و فضایی را ایجاد می‌کنند که اصول اخلاقی جمعی در درون آن‌ها زاده می‌شود و تکامل می‌یابد؛ لذا یکی از کارکردهای آن‌ها در حیطه زندگی اقتصادی مهار امیال و منافع سیری‌ناپذیر فردی است. دورکیم بر آنچه اجتماعی کردن اقتصاد می‌نامد تأکید دارد و می‌گوید این کارکرد اصناف نه از طریق تحمیل قوانین جدید از بالا بر اعضای خود، بلکه از طریق وضع دموکراتیک قوانین در ساختار گروه‌های حرفه‌ای و راه یافتن اندیشه‌ها و نیازهایی به جز اندیشه‌ها و نیازهای فردی به قلمرو اقتصادی میسر می‌شود. تدوین قوانین بین کارگران و کارفرمایان، نحوه معامله با مشتری، ضوابط عرضه کالا، رعایت صداقت و امانت در کار حرفه‌ای، همیاری مالی و نظارت بر رعایت انحصارات صنفی از دیگر وظایف نظام صنفی قرون وسطی بود. پس کارکرد اصلی گروه‌های حرفه‌ای ایجاد محیط و فضایی است که تمایلات فردگرایانه با دو ابزار محدود شود: از یک سو با علایق جمعی شکل گرفته در اتحادیه‌های شغلی و از سوی دیگر به وسیله قوانین دموکراتیکی که در اصناف وضع و اعمال می‌شود.^۴

۱. Leonardi, R., Nanetti, R. Y., & Putnam, R. D. (2001). Making democracy work: Civic traditions in modern Italy. Princeton, NJ: Princeton university press, 90.

۲. رضایی، عبدالعلی. (۱۳۷۵). گروه‌های حرفه‌ای، اخلاق مدنی و دموکراسی: مروری بر دیدگاه‌های دورکیم. اطلاعات سیاسی اقتصادی. شماره ۱۰۵ و ۱۰۶، صص ۸۱.

۳. رضایی، عبدالعلی. (۱۳۷۵). گروه‌های حرفه‌ای، اخلاق مدنی و دموکراسی: مروری بر دیدگاه‌های دورکیم. اطلاعات سیاسی اقتصادی. شماره ۱۰۵ و ۱۰۶، صص ۸۰-۸۱.

۴. همان: صص ۸۱-۸۲.



اصناف و نوسازی سیاسی

از آنجاکه در نظریات گذار به دموکراسی در واقع دموکراسی همان وضعیت مطلوبی است که برای رسیدن به آن نظریه پردازی می‌شود، تصویری که نظریه پردازان از دموکراسی در پس پشت نظریات خود دارند در بررسی نظریات گذار از اهمیت محوری برخوردار است. دموکراسی مفهومی مبهم و چندوجهی است که در عام‌ترین معنا حکومت به وسیله مردم و برای مردم است؛ اما چنین تعریف کلی‌ای برای نظریه پردازی در مورد دموکراسی سازی چندان کارایی ندارد. به نظر می‌رسد برای بحث راجع به نظریات گذار به دموکراسی معانی حداقلی و حداکثری دموکراسی کارایی بیشتری داشته باشد.

دموکراسی حداقلی: دموکراسی حداقلی با نام شومپیتر گره خورده است. از نظریه رقابت نخبگان سیاسی - با وساطت مردم از طریق انتخاب آنان برای حکومت کردن - محور دموکراسی انتخابی است. تعریف حداقلی از دموکراسی مبتنی بر نهادهای دموکراتیک از جمله نهادهای انتخابی و نهادهای جامعه مدنی است. وی دموکراسی را این‌گونه تعریف می‌کند: «روش دموکراتیک یک نظم نهادی به منظور رسیدن به تصمیمات سیاسی است که افراد تحت لوای آن، به واسطه تلاش رقابت‌آمیز برای جلب آرای عمومی، به قدرت تصمیم‌گیری دست می‌یابند». بنابراین در این تعریف دموکراسی برآمده از تعامل دو گروه از افراد است، افرادی که برای در اختیار گرفتن مناصب سیاسی با یکدیگر رقابت می‌کنند و افرادی که از طریق رای خود در انتخاباتی عمومی مقامات سیاسی را از میان گروه نخست بر می‌گزینند. در این نوع دموکراسی حقوق و آزادی مردم معمولاً در حق رای دادن خلاصه می‌شود و عرصه سیاست عرصه رقابت نخبگان باقی می‌ماند. هرچند این تعریف حداقلی در دموکراسی لیبرالی به نقد کشیده و تکمیل شده است، اما معنای حداقلی از دموکراسی مورد پذیرش بسیاری از متفکران قرار گرفته است. به عنوان مثال هانتینگتون در تعریف نظام دموکراتیک می‌نویسد: «نظام سیاسی تاحدی دموکراتیک خوانده می‌شود که قدرتمندترین تصمیم‌گیرندگان جمع‌اش در انتخاباتی دوره‌ای انتخاب می‌شوند که در آن کاندیداها برای کسب آرای آزادانه باهم رقابت می‌کنند و در عمل همه جمعیت بزرگ سال حق رای دادن داشته باشند.» یا شوروروسکی چنین می‌گوید: «دموکراسی همان نظامی است که در آن حاکمان در انتخاباتی رقابتی پذیرفته می‌شوند.» از چهار الگوی معرفی شده توسط جی هر چهار مدل الگوی شومپیتری، پلورالیسم، کورپوراتیسم و الگوی اتحاد ذیل همین رویکرد قرار می‌گیرد.^۱

دموکراسی حداکثری: تعریف حداکثری از دموکراسی مبتنی بر ارزش‌هایی است که می‌توان بر اساس آن‌ها آنچه دموکراتیک است را از آنچه دموکراتیک نیست متمایز کرد. برابری، مشارکت و خودآیینی از جمله این اصول هستند. بنوا می‌نویسد: دموکراسی چیزی نیست جز یک قالب سیاسی که در آن حداکثر مردم می‌توانند در امور عامه شرکت جویند؛ بنابراین نهادها نیستند که دموکراسی را می‌سازند، بلکه مشارکت مردم در نهاد است که به دموکراسی قوام می‌بخشد. بنوا با قراردادان ارزش‌ها به جای نهاد می‌نویسد: «حقیقت این است که در دموکراسی اصل اساسی نه اکثریت مردم است و نه آرای مردم، نه انتخابات است و نه نماینده فرستادن به مجلس. اساس، اصل مشارکت است.» از نظریه دموکراسی به خودی خود بر مشارکت مردم در زندگی عمومی تأکید می‌کند تا شکل حکومت؛ از این لحاظ حداکثر دموکراسی با حداکثر مشارکت آمیخته است.»

مکفرسون متفکر دیگری است که به دموکراسی مشارکتی تأکید می‌کند. از نظر او «مشارکت کمتر و نابرابری اجتماعی آن قدر به یکدیگر وابسته‌اند که جامعه‌ای انسانی‌تر و برابرتر نیازمند یک نظام سیاسی مشارکتی‌تر است.» پیش شرط اصلی او برای دموکراسی مشارکتی و به فعلیت رسیدن آن این است که «مردم باید خود را به عنوان اعمال‌کننده توانمندی‌های خود و نیز به عنوان بهره‌گیرنده از اعمال و پرورش این توانمندی‌ها بنگرند و بر اساس آن عمل کنند. چراکه این نگاه تحول یافته تصویری از خویش‌انسان به دست می‌دهد که آگاهی و درکی از جماعت به همراه دارد، درحالی‌که نگاه [لیبرال دموکراسی] فاقد چنین آگاهی و ادراکی است. این تحول همان تحولی است که فرد را به شهروند تبدیل می‌کند. پیش شرط وی برای تحقق دموکراسی کاهش نابرابری‌های اجتماعی است که این امر مستلزم یک نظام حزبی غیر مشارکتی برای حفظ یکپارچگی جامعه است؛ بنابراین روند پیشبرد دموکراسی آن است که به طور نظام‌مند همه آن اشکال ممکن مشارکت فعال در زندگی عمومی را تعیین کنیم که مسئولیت و خودآیینی شخصی را شکل می‌دهند. خودآیینی مستلزم

۱. قاضی مرادی، حسن. (۱۳۹۷). گذارها به دموکراسی (تاریخ پنجاه ساله پژوهش‌های دموکراسی‌سازی). تهران: اختران، صص ۳۱-۲۴.

توانایی سنجیدن، داوری کردن، انتخاب کردن و تأثیر گذاردن بر روندهای گوناگون و ممکن عمل در زندگی خصوصی و در زندگی عمومی است.

در یک جمع‌بندی از معنای دموکراسی حداکثری می‌توان گفت مشارکت مبتنی بر برابری فرصت‌های سیاسی در گره‌خوردگی با خودآیینی به تحقق حاکمیت مردمی به‌عنوان سرشت دموکراسی راه می‌برد؛ بنابراین اگر در دموکراسی حداقلی و لیبرال دموکراسی و مدل پلورالیسم و کورپوراتیسم، نخبگان سیاسی نقش اصلی را دارند در دموکراسی مشارکتی نقش مردم عمده می‌شود. نویسنده فرانسوی گی ارمه در کتاب فرهنگ و دموکراسی، سخن از دو مکتب فکری به میان می‌آورد که در این دو مکتب به دموکراسی از منظر تعیین هدف غایی آن نگریسته می‌شود. وی از دو رویکرد دموکراسی «روشی» و دموکراسی «ارزشی» صحبت می‌کند. در دموکراسی روشی، بارزترین خصوصیت وجود مجموعه‌ای از نهادها و از آن مهم‌تر وجود نوعی قاعده بازی سیاسی است. هدف این نوع دموکراسی اگرچه مهم است، اما محدود به حفظ افراد و جامعه در مقابل مخاطرات خودکامگی و استبداد است. به عقیده ارمه، این نوع دموکراسی از انقلاب آمریکا الهام گرفته است که می‌خواهد دو اصل نسبتاً متناقض اراده اکثریت و آزادی هر شخص را باهم آشتی دهد. می‌توان گفت این رویکرد با دموکراسی حداقلی مطابقت دارد.

در دیدگاه ارمه پیش‌فرض‌های دموکراسی «ارزشی» یا «ذاتی» دقیقاً وضع معکوسی نسبت به دموکراسی روشی دارند. این دموکراسی به باور نویسنده، ملهم از انقلاب فرانسه و پس از آن انقلاب روسیه بوده است که شکل‌های نهادین، شیوه‌ها و ساختارهای انتخاباتی و نمایندگی مجلس، مشارکت سیاسی و نیز ساختارهای اقتصادی، همه در بهترین حالت ابزارهایی هستند در خدمت هدفی که فراتر و بالاتر از همه این‌هاست و فقط این هدف والاتر است که شایستگی توصیف صفت «دموکراتیک» را دارد و آن پیشرفت برابری مردان و زنان در جهت تکامل تا جایی که بتوانند بهترین بهره‌ر از استعدادهای شخصی خویش داشته باشند. بنابراین در دموکراسی ارزشی هدف اهمیت دارد نه ابزارها و وسایل وصول به آن. گی ارمه معتقد است هر دو نوع این دموکراسی‌ها از عامل متغیر انسانی بیش از حد غافل مانده‌اند. مدل هشتم دموکراسی دیوید هلد یعنی دموکراسی مشارکتی در این رویکرد جای می‌گیرد.^۲

دموکراتیزاسیون

دموکراسی‌سازی روند گذار از حکومت اقتدارگرا به حکومت دموکراتیک و تحکیم آن است. از این رو دموکراسی و اقتدارگرایی ناظر بر «وضعیت» هستند، اما دموکراسی‌سازی یک فرایند است. در این تعریف می‌توان همان معنای حداقلی دموکراسی را در نظر گرفت. هانتینگتون در این مورد می‌نویسد: «اگر انتخاب همگانی تصمیم‌گیرندگان بلندپایه بر اساس دموکراسی است، پس نقطه کلیدی در روند دموکراسی‌سازی جایگزین حکومتی که به این شیوه انتخاب نشده با حکومتی است که از طریق انتخابات آزاد، فراگیر و عادلانه برگزیده می‌شود». در این معنای خاص روند دموکراسی‌سازی روند‌هایی سیاسی از طریق نهادینه‌سازی شهروندی و پاسخگویی دولت است؛ بنابراین در این معنا دموکراسی‌سازی صرفاً با گذار از اقتدارگرایی شناخته نمی‌شود، چراکه گذار از اقتدارگرایی چه بسا به استقرار حکومت اقتدارگرای دیگری بیانجامد؛ مانند سقوط یک رژیم اقتدارگرا با کودتای نظامی. این جایگزینی به خودی خود، به معنای دموکراسی‌سازی نیست؛ اما اگر سقوط حکومت اقتدارگرا با هدف استقرار دموکراسی و با مشارکت مردم و نخبگان سیاسی صورت گرفته باشد، حتی اگر به سرعت به استقرار حکومت اقتدارگرای دیگری بینجامد، معرف روند دموکراسی‌سازی است. به این معنا که دموکراسی‌سازی روندی پیچیده، طولانی مدت و دشواری است که نتیجه‌ای نه کاملاً ثابت و نه کاملاً از پیش تعیین شده دارد؛ بنابراین دموکراسی‌سازی در این معنا روندی محتمل است که رویدادهای تصادفی نیز می‌توانند در آن نقش مهمی داشته باشند.

از سوی دیگر باید تأکید کرد دموکراسی‌سازی روندی خطی و یک‌سویه نیست، بلکه ممکن است در هر مرحله‌ای بازگشت پذیرد یا منحرف شود. دموکراسی‌سازی روند درازمدت است. چه بسا سقوط یک رژیم اقتدارگرا در پی خیزش یک باره مردم، کودتا یا تهاجم نظامی خارجی به سرعت انجام شود؛ اما تثبیت و تحکیم حکومت دموکراتیک به هیچ‌وجه به سرعت ممکن نمی‌شود. ساختارهای

۱. قاضی مرادی، حسن. (۱۳۹۷). گذار به دموکراسی (تاریخ پنجاه‌ساله پژوهش‌های دموکراسی‌سازی). تهران: اختران، صص ۳۹-۳۱.

۲. تقوی، سید محمدناصر. (۱۳۸۲). الگوهای دموکراسی، علوم سیاسی، شماره ۲۲.



سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه و نیز تأثیر عوامل خارجی این حکومت را حتی در دوره تثبیت خود با محدودیت‌ها و موانع جدی مواجه می‌کند. این روند طولانی گاه با قدم‌های اصلاح‌طلبانه و گاه با اقدامات رادیکال پشت سر گذاشته می‌شود. در روند دموکراسی‌سازی لازم است قواعد بازی اقتدارگرایانه به قواعد دموکراتیک تبدیل شود. چنین تحولی صرفاً با انجام انتخابات - حتی اگر مطابق قانون رقابتی و آزاد باشد - متحقق نمی‌شود.

توجه به این نکته نیز مهم است که هرچند پیشبرد اصلاح‌طلبانه روند دموکراسی‌سازی مهم است، اما باید گفت مشخص نیست که صرف اصلاحات، جامعه را به حکومت دموکراتیک برسد. در تأکید بر اصلاحات برای تعیین بخشیدن به روند دموکراسی‌سازی گفته شده است «دموکراسی‌سازی مبین تغییرات سیاسی در مسیری دموکراتیک است.» ویژگی چنین تحرکی در طول زمان عبارت است از حرکت از حکومت کمتر پاسخگو به حکومت بیشتر پاسخگو، از انتخابات کمتر رقابتی به انتخابات آزادانه‌تر، عادلانه‌تر و رقابتی‌تر، از حقوق مدنی و سیاسی به شدت محدود و تحت نظارت به حقوق مدنی و سیاسی بهتر حمایت‌شده، از انجمن‌ها و کانون‌هایی با خودگردانی ضعیف در جامعه مدنی تا انجمن‌ها و کانون‌هایی با خودگردانی بیشتر و گسترده‌تر؛ اما باید گفت از چنین روندی به خودی خود هرگز گذار به دموکراسی نتیجه نمی‌شود. اولاً چنین تغییراتی چه بسیار در روند تحکیم حکومت اقتدارگرا نیز دیده می‌شود. حکومت‌های اقتدارگرا که می‌کوشند مشروعیتی برای خود تدارک ببینند، به میزانی که تحکیم می‌یابند گاه حقوق و آزادی‌های لیبرالی را رعایت می‌کنند یا به برخی نهادهای مدنی مستقل اجازه فعالیت می‌دهند. ثانیاً حکومت‌های اقتدارگرا در مواجهه با بحران‌های ساختاری داخلی و خارجی و به‌منظور غلبه بر این بحران‌ها به عقب‌نشینی‌هایی از راهکارهای اقتدارگرایانه تن می‌دهد. از این رو این حرکت متناوب از حقوق و آزادی‌های کمتر به حقوق و آزادی‌های بیشتر و برعکس می‌تواند مدت‌ها ادامه یابد. تداوم این حرکت متناوب به خودی خود به هیچ‌عنوان به معنای روند دموکراسی‌سازی نیست. این تغییرات مادامی‌که معرف روند توافق رهبران اقتدارگرا با رهبران مخالفان به‌منظور کناره‌گیری از قدرت نباشد معرف دموکراسی‌سازی نخواهد بود.^۱

الگوهای گذار به دموکراسی

نظریه‌های دموکراسی‌سازی در پاسخ به این پرسش مطرح شده‌اند که دموکراسی چگونه و در چه روندی جایگزین اقتدارگرایی می‌شود. نظریه‌های دموکراسی‌سازی در اواخر دهه ۱۹۵۰ تدوین شدند که به دو گروه اصلی تقسیم می‌شوند: نظریه‌های ساختارمحور یا کارکردگرا و نظریه‌های عاملیت محور.

نظریه‌های ساختارگرا: در نظریه‌های ساختارگرایانه علل اصلی دموکراسی‌سازی، ساختارهای اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی (طبقاتی) دانسته می‌شود. در این نظریه‌ها نقش عامل انسانی نادیده گرفته نمی‌شود؛ اما فرض بر آن است که فعالیت عاملان انسانی در صورت نبود شرط‌ها و پیش‌شرط‌های ساختاری دموکراسی به استقرار آن منجر نخواهد شد، چراکه دموکراسی برآیند تدریجی تحول در ساختارها است. البته برخی بر این عقیده‌اند که نظریات ساختاری را نمی‌توان به معنای دقیق کلمه نظریه گذار به دموکراسی خواند، چراکه این نظریه‌ها پیدایش دموکراسی را نه به‌عنوان یک فرایند، بلکه نتیجه حصول برخی پیش‌شرط‌ها مورد توجه قرار می‌دهند. درحالی‌که به میان آوردن مفهوم گذار به این معناست که دموکراسی در جریان فرایندی از فعل و انفعال نیروها پدید می‌آید نه صرفاً با تحقق برخی پیش‌شرط‌ها.^۲

نظریه‌های کنش‌گرا: این دسته از نظریات که نظریات کنشگری نیز خوانده می‌شود، عاملان انسانی شامل رهبران جناح‌های مختلف حکومت اقتدارگرا، نخبگان سیاسی دموکراسی خواه و توده‌های مردم خواستار دموکراسی، عناصر اصلی شکل‌گیری روند دموکراسی‌سازی پنداشته می‌شوند. در نظریه‌های کنش‌گرا مسئله اصلی متمایز کردن علل ایجاد دموکراسی از علل پایداری و تحکیم آن است.^۳ از دهه ۱۹۹۰ نیز تدوین نظریه‌های جامع دموکراسی‌سازی با در نظر گرفتن دیالکتیک ساختار و عاملیت انسانی و البته عامل فراملی صورت

۱. قاضی مرادی، حسن. (۱۳۹۷). گذارها به دموکراسی (تاریخ پنجاه‌ساله پژوهش‌های دموکراسی‌سازی). تهران: اختران، صص ۳۹-۴۴.

۲. کدیور، محمدعلی. (۱۳۸۶). گذار به دموکراسی؛ ملاحظات نظری و مفهومی، تهران: گام نو، ص ۲۸.

۳. قاضی مرادی، حسن. (۱۳۹۷). گذارها به دموکراسی (تاریخ پنجاه‌ساله پژوهش‌های دموکراسی‌سازی). تهران: اختران، صص ۴۵ و ۴۶.

گرفت. از منظری دیگر در نظریات گذار به دموکراسی می‌توان نقش سه عامل دولت، جامعه و وضعیت بین‌المللی را جستجو کرد. به اعتبار این سه عامل می‌توان نظریه‌های جامع دموکراسی‌سازی را بر اساس الویت دادن به هر یک از این عوامل در روند دموکراسی‌سازی به سه رویکرد تقسیم کرد: رویکرد دولت‌محور، رویکرد جامعه‌محور و رویکرد اولویت قائل شدن برای عنصر فراملی.

رویکرد دولت‌محور: در این رویکرد روند دموکراسی‌سازی عمدتاً در محدوده کشاکش جناح‌های مختلف نخبگان حاکم در حکومت‌های اقتدارگرا قرار می‌گیرد. درگیری لایه‌های دو جناح اصلی حکومت اقتدارگرا- تندرورها و میانه‌روها- بر توزیع قدرت و ثروت و نیز چگونگی تحکم حاکمیت، فضایی رقابتی را در جامعه را ایجاد می‌کند که ممکن است به آزادسازی- همچون مرحله نخست دموکراسی‌سازی تعبیر شود. در این رویکرد نقش مردم در روند دموکراسی‌سازی به حمایت از میانه‌روها- عمدتاً در انتخابات- تقلیل می‌یابد. در آن دسته از نظریاتی که بر نقش نخبگان سیاسی در روند دموکراسی‌سازی تأکید می‌کنند- مثلاً در نظریه اشمیتر و اودانل، نظریه هیگلی و برتون و نظریه لینزاستپان (در مرحله استقرار حکومت دموکراتیک و نه تحکیم آن)- می‌توان ردی از رویکرد دولت‌محور یافت.

رویکرد جامعه‌محور: در این رویکرد دموکراسی‌سازی عمدتاً نتیجه اراده و عمل مردم در مقام عاملان اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در نظر گرفته می‌شود. در این رویکرد جامعه- هم از نظر ساختاری و هم از نظر کنشگری- عامل اصلی روند دموکراسی‌سازی در نظر گرفته می‌شود. با توجه به آنکه در این رویکرد عامل اصلی ایجاد و پیشبرد روند دموکراسی‌سازی، جامعه است، تأکید می‌شود منافع و مصالح آن نیز باید در این روند در اولویت قرار گیرد.

رویکرد اولویت‌بخشی به عنصر فراملی: این رویکرد اساساً برآمده از تسلیم‌شدگی مردم (جامعه) در برابر حکومت اقتدارگرا است. چراکه جامعه- چه از نظر ساختاری و چه از نظر کنش‌گری- توانایی تقابل با حکومت و پیشبرد فرایند دموکراسی‌سازی را ندارد. دموکراسی‌سازی با چنین رویکردی، حتی در صورتی که حکومت اقتدارگرا با تهاجم یک عنصر فراملی فروپاشد؛ نتیجه لزوماً دموکراسی‌سازی نخواهد بود بلکه می‌تواند تسلیم‌شدگی دیگری این بار به سیاست‌ها و منافع جهانی و منطقه‌ای قدرت‌های بزرگ با واسطه دولتی دست‌نشانده باشد.^۱

نقش اصناف در گذار به دموکراسی

مفهوم مشارکت اجتماعی در سال‌های اخیر در مطالعات توسعه بسیار مورد توجه قرار گرفته است. در گذشته بیشتر بر عوامل اقتصادی، بسیج منابع مادی، عوامل تسهیل‌کننده انباشت سرمایه و نقش اساسی دولت در زیربناسازی، گسترش سازمان‌های اداری و دستگاه‌های برقراری نظم و نیز برقراری سازوکارهای تنظیم قانونی و حقوقی تأکید می‌شد. اما پس از پایان جنگ جهانی دوم و با پایان یافتن جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق و آشکار شدن کاستی‌های توسعه مبتنی بر ابتکار دولت (اعم از سرمایه‌داری و غیرآزان)، نقش عوامل غیراقتصادی و به خصوص وضع نهادهای مدنی و نقش آن‌ها در آفرینش وفاق اجتماعی، آموزش اخلاق و تسهیل مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌های عمومی در کانون بررسی‌های مربوط به مناسبات دولت و جامعه و مطالعه فرایند گذار به دموکراسی قرار گرفته است. انواع اتحادیه‌های شغلی، حرفه‌ای و صنفی از مهم‌ترین نهادهای مدنی محسوب می‌شوند و همان‌طور که پیش‌تر توضیح داده شد، غیر از نقشی که در دفاع از علایق اقتصادی و به طور کلی علایق جزئی اعضای خود دارند، از جهات دیگر یعنی از نظر آموزش و انتقال اخلاق حرفه‌ای، ایجاد تعهد به علایق جمعی، آموزش دموکراسی و مشارکت در تصمیم‌گیری‌های جمعی و نیز متوازن کردن مناسبات دولت و جامعه نیز موثر هستند.

به نظر می‌رسد که بیشتر پژوهشگران توسعه سیاسی در مورد دو فرض اساسی در مورد شکل‌گیری و توسعه سیاست‌های فعالیت گروهی توافق داشته باشند. فرض اول این است که شبکه‌ای از سازمان‌های نماینده منافع مردم در واکنش به افزایش تقسیم‌کار در جامعه و بسط شهروندی پدید می‌آید. میزان و نوع این سازماندهی گروهی عموماً رابطه نزدیکی با سطح توسعه اقتصادی و اجتماعی دارد. فرض دوم این است که به هر میزانی که سازماندهی گروهی بیشتر سازمان‌مند و پیچیده شود، گروه‌های نمایندگی منافع روحیه ستیزه‌جوییشان تعدیل می‌شود.

۱. قاضی مرادی، حسن. (۱۳۹۷). گذارها به دموکراسی (تاریخ پنجاه‌ساله پژوهش‌های دموکراسی‌سازی). تهران: اختران، صص ۲۹۷ و ۲۹۸.



علاوه بر این بیشتر نظریه پردازان توسعه این فرضیه تک خطی از توسعه سازمان های اجتماعی را می پذیرند که در مراحل اولیه مدرنیزاسیون، غیاب گروه های سازمان یافته و ساختار ضعیف تعاملات گروهی باعث می شوند که سطح تعارضات منافع مختلف و مشارکت سیاسی بالا باشد. در مراحل میانی مدرنیزاسیون، شکل گیری مجموعه گسترده ای از گروه های سازمان یافته جدید، مجراهایی تخصصی برای مدیریت تعارضات بین منافع گروه های مختلف و افزایش مشارکت به شکلی آرام تر و معتدل تر از سازمان های حزبی توده ای فراهم می سازند. در مراحل پیشرفته تر مدرنیزاسیون، تعداد اندکی از گروه های حامی منافع با سازماندهی قوی، کنترل موثری بر فرآیند تصمیم سازی به دست می آورند و تلاش می کنند تا مشارکت را محدود سازند و تعارضات بین منافع مختلف را کنترل کنند.^۱ در ادامه به بررسی نقش اصناف در نظریات گذار به دموکراسی خواهیم پرداخت.

روشماير و همکاران: توانمندسازی متقابل حاکمیت و جامعه مدنی

از نظر روشماير و همکاران «ساختار دولت و مناسبات دولت - جامعه عوامل بسیار مهمی در تحقق شانس های دموکراسی اند». از نظر آن ها پس از تعادل قدرت طبقاتی، تعادل قدرت بین دولت و جامعه مدنی مهم ترین اثر را در پیشبرد روند دموکراسی سازی دارد. همین موضوع موجب می شود که آن ها برای دولت نسبت به جامعه خودگردانی و خودمختاری در نظر بگیرند، اما جامعه مدنی را وزنه تعادلی در برابر قدرت دولتی بدانند. از این رو با وجود اهمیت کلیدی نقش دولت در روند دموکراسی سازی در نظریه شان، این نظریه نه دولت محور که بیشتر جامعه محور است.

برای سنجش رابطه دولت و جامعه مدنی و چگونگی تأثیر این رابطه بر روند دموکراسی سازی در نظریه روشماير نخست باید به تعریف او از جامعه مدنی پرداخت. وی جامعه مدنی را این گونه تعریف می کند: «جامعه مدنی مجموعه نهادها و انجمن های اجتماعی رسمی و غیررسمی است که نه منحصراً مرتبط با تولیدند، نه حکومتی یا خانوادگی. این مفهوم هر تجمعی از گروه های ورق بازی غیررسمی تا انجمن اولیاء و معلمان، از پیاله فروشی محلی تا اتحادیه های صنفی، از گروه های مذهبی تا احزاب سیاسی را دربرمی گیرد. به نظر آن ها تا زمانی که احزاب سیاسی به دستگاه دولتی دست نیافته اند جزئی از جامعه مدنی هستند. از نظر وی جامعه مدنی متراکم که از چنین نهادها، انجمن ها و تعاملات اجتماعی غنی است، توسعه دموکراسی را در وهله نخست به این دلیل تسهیل می کند که برای طبقات پردر شده از قلمرو سیاسی شرایط مطلوبی فراهم می آورد، تا برای عمل جمعی سازمان یابند و بر مسئله «سواری مفت و مجانی» که در ابعاد وسیع مانع از تشکیل سازمان سیاسی مؤثر می شود غلبه کنند.

آن ها از منظر تأکید بر اهمیت جامعه مدنی در پیشبرد روند دموکراسی سازی و جایگاه خاص طبقات فرودست در این روند می نویسند: «رشد فعالیت ضدسلطه جویانه طبقات تحت سلطه، به ویژه، طبقه کارگر- که با تشکیلات توسعه و تداوم می یابد- و رشد اتحادیه های صنفی، احزاب طبقه کارگر و گروه های مشابه برای اعتلای دموکراسی کلیدی است.» برخلاف گرامشی که بر این نظر است که در غیاب جنبش طبقه کارگر ممکن است جامعه مدنی همچون مجرای برای سلطه یا هژمونی ایدئولوژیک طبقه فرادست عمل کند، روشماير می نویسند: «رشد هژمونی طبقات فرودست به ویژه طبقه کارگر- که با تشکیلات و رشد اتحادیه ها، احزاب طبقه کارگری و غیره گسترش می یابد- برای اعتلای دموکراسی کلیدی است. حتی بدون جنبش، به طور نسبی توانمندی نیروی کار و جامعه مدنی متراکم شمولیت سیاسی طبقات متوسط - به ویژه کشاورزان کوچک مستقل و خرده بورژوازی شهری- را تسهیل می کند و این ممکن است در مواردی دستاورد دموکراتیک تعیین کننده ای باشد».

روشماير و همکاران در میان نهاد های جامعه مدنی بر نقش احزاب سیاسی تأکید ویژه ای دارند: «احزاب سیاسی نقش حیاتی میانجی را چه در استقرار و چه در تحکیم دموکراسی به عهده می گیرند. احزاب قوی، در بسیج نیروهای طبقات فرودست برای دموکراسی سازی ضروری است.» ضرورت سازمان یافتن حزبی برای طبقات فرودست زمانی آشکارتر می شود که توجه شود پیش تر طبقات فرادست نیز به همین طریق به قدرت رسیده اند. آن ها با وجود تأکید بر نقش اصناف بر نقش احزاب سیاسی در سامان دهی طبقه و در ساختار سیاسی تأکید می کنند.^۲

1. Bianchi, R. (2014). Interest groups and political development in Turkey. Princeton University Press.

۲. قاضی مرادی، حسن. (۱۳۹۷). گذارها به دموکراسی (تاریخ پنجاه ساله پژوهش های دموکراسی سازی). تهران: اختران، صص ۲۶۱ و ۲۶۲.

عوامل موثر بر توانمندی جامعه مدنی: در وهله نخست روشمایر و همکاران بر این نظرند که در عین حال توسعه سرمایه مدار و اقتضانات آن نظیر افزایش سطح شهرنشینی، نزدیک کردن کارگران در کارخانه‌ها، با بهبود وسایل ارتباطی و حمل و نقل و بالا بردن سطح سوادآموزی به شکل‌گیری و توانمندسازی جامعه مدنی کمک خواهد کرد.

به علاوه از نظر روشمایر جامعه مدنی وزنه تعادلی در برابر قدرت دولتی است که تراکم، سازمانیافتگی و قدرت مشارکت یا بسیج از عوامل توانمندسازی آن محسوب می‌شود. از نظر آن‌ها به میزانی که جامعه مدنی سازمان یافته و متراکم باشد، می‌تواند از دموکراسی روایتی ارائه دهد و آن را مطالبه کند که متعلق به خودش باشد. روشمایر و همکارانش جامعه مدنی متراکم، بسیج و مشارکت شهروندی و قدرت طبقات تحت سلطه یا فرودست را از یکدیگر متمایز می‌کند و در عین حال با یکدیگر مرتبط می‌دانند. آن‌ها در یک جمع بندی می‌نویسند: «سازمان دهی و مشارکت در روند سیاسی باهم ارتباط تنگاتنگی دارند و تراکم جامعه مدنی و درجه بسیج و مشارکت شهروندی در جوامع هم‌زمان تغییر می‌کند. قدرت طبقه فرودست پیش از همه نتیجه سازمان دهی طبقه است و بنابراین هم‌زمان با تراکم جامعه مدنی قویا تغییر می‌کند؛ اما این‌ها یک چیز نیستند.» وی نهادهای مختلف جامعه مدنی را مقایسه می‌کند و می‌گوید بی شک لیگ بولینگ و انجمن آوازخوانان جامعه مدنی را تقویت می‌کنند، بدون آنکه در مشارکت سیاسی تأثیر داشته باشند یا ساماندهی طبقاتی داشته باشند. اما اتحادیه کارگری و لیگ کشاورزان هر سه عامل توانمندی جامعه مدنی یعنی تراکم، مشارکت سیاسی و قدرت طبقات تحت سلطه را تقویت می‌کنند. **توانمندسازی متقابل حاکمیت و جامعه مدنی:** از نظر آن‌ها این دریافت اشتباهی است که توانمندسازی دولت و خودسازمان دهی جامعه را در تضاد با یکدیگر بدانیم. بلکه به عهده گرفتن وظایف جدید از سوی دولت موجب گسترش انجمن‌های جامعه مدنی می‌شود. وی بر این نظر است که «خودسازمان دهی طبقات فرودست نیز به نسبت تقویت رابطه متقابل با سیاست‌گذاری‌های اجتماعی دولت تقویت می‌شود.» با آنکه روشمایر معتقد است که تضعیف یا تقویت دولت و جامعه مدنی مستقیماً در ارتباط باهم‌اند، اما تقویت دولت به هزینه جامعه مدنی را رویکردی ضد دموکراتیک می‌دانند.

وی معتقد است تقسیم قدرت بین دولت و جامعه مدنی به نفع دولت و دخالت آن در حوزه سیاست است و دولت به اقتدارگرایی می‌گراید؛ اما توازن قدرت بین دولت و جامعه مدنی موجب تضعیف اقتدارگرایی دولت می‌شود. در عین حال چنین توازنی باید ناظر به وحدت و تضاد دولت و جامعه مدنی باشد و نه صرفاً وحدتشان؛ زیرا از نظر وی عموماً در موقعیتی که طبقات فرودست، قدرتمند و منسجم وجود دارند و اتحاد مستحکمی با دولت شکل می‌دهند، سازمان‌های جامعه مدنی یا دست‌کم بخشی از آن، ممکن است نقش مجاری ایدئولوژی‌های اقتدارگرایی طبقات فرادست را به عهده گیرند که این امر به تضعیف دموکراسی می‌انجامد. در چنین موقعیت‌هایی دولت استقلال خود را از جامعه مدنی حفظ می‌کند و به میزانی که دولت از جامعه مدنی مستقل باشد، امکان شروع و تداوم روند دموکراسی‌سازی کاهش می‌یابد. این نکته نیز مهم است که آن‌ها برای استقرار دموکراسی نه فقط به تغییر رابطه قدرت بین دولت و جامعه مدنی توجه دارند، بلکه تأکید می‌کنند برای اینکه جامعه‌ای دموکراتیک شود توازن قدرت در جامعه مدنی نیز باید دگرگون شود.

در عین حال روشمایر و همکارانش بر این نکته تأکید دارند که «وابستگی متقابل پیچیده دولت و جامعه مدنی مجموعه متنوع گسترده‌ای از روابط ممکن دولت و طبقات اجتماعی متفاوت را موجب می‌شود که متناسب با آن مجموعه متنوع گسترده‌ای از شرایط پدیدآورنده یا نابودکننده دموکراسی را ایجاد می‌کند.» در عین حال اگر جامعه مدنی از دولت غیر دموکراتیک پیروی کند یا به تحرکی توده‌وار دچار شود، همچنان که اگر گرایش‌های غیر دموکراتیک در آن غلبه یابد به مقابله با روند دموکراسی سازی می‌گراید.^۱

گریم گیل: گروه‌های ذینفع قدرتمند، عامل گذار

گیل همانند هانتینگتون، لینز و استپان از سه شیوه گذار یعنی معامله، واگذاری و جایگزینی سخن می‌گوید و نقش نیروهای جامعه مدنی را در هر سه شیوه حیاتی و مؤثر می‌داند. وی در توضیح وضعیت‌های گذار به دموکراسی توضیح می‌دهد که هرچه جامعه ذره‌ای تر باشد امکان ایجاد مخالفت سازمان یافته برای برانگیختن روند گذار یا مشارکت در آن کمتر است. همچنین گذار به شیوه توافق بدون شکاف

۱. قاضی مرادی، حسن. (۱۳۹۷). گذارها به دموکراسی (تاریخ پنجاه ساله پژوهش‌های دموکراسی سازی). تهران: اختران، ص ۳۰۲.



در رژیم و نیز حضور شرکای سازمان یافته و بالقوه از جامعه مدنی ناممکن خواهد بود؛ و در صورتی که نیروهای جامعه مدنی توانمندتر از رژیم باشند شیوه جایگزینی یا واگذاری روی می دهد و در موقعیت برعکس آن گذار به شیوه معامله خواهد بود. گریم گیل منتقد هر دو دسته از نظریه های ساختاری یا نظریه های کنش گری ناب است. او در طرد نخبه گرایی و اراده گرایی، مردم و نخبگان را در مقام عامل سیاسی در نظر می گیرد. اما از نظر او مردم و نخبگان به صورت فردی و جمعی وقتی می توانند عاملیت سیاسی خود را در مبارزه با حکومت اقتدارگرا و تلاش برای استقرار و تحکیم حکومت دموکراتیک متحقق کنند که در جامعه مدنی متشکل شده باشند. وی معتقد است که عوامل ساختاری گوناگون مثل بحران های اقتصادی و اجتماعی یا بحران در روابط فراملی می توانند موجب آزادسازی در حکومت اقتدارگرا شوند؛ اما تنها هنگامی آزادسازی به گذار به دموکراسی خواهد انجامید که جامعه مدنی قدرتمندی وجود داشته باشد.

گیل در مورد رابطه دولت با طبقات مسلط و جامعه مدنی چنین توضیح می دهد که اگر دولت از طبقات فرادست مستقل باشد و نه از جامعه مدنی، چشم اندازهای دموکراسی سازی، حداکثری می شود؛ اما اگر دولت مستقل از جامعه مدنی باشد و اگر راه حل های معطوف به سرکوب در دستگاه دولت مسلط باشد، توانمندی نیروهای سازمان یافته در جامعه مدنی برای پافشاری بر تحرکات دموکراتیک محدود می شود و چشم اندازها برای دموکراسی از بین می رود.

گیل جامعه مدنی را از این رو مهم تلقی می کند که جایگاه توسعه منابع سازمان یافته طبقه کارگر است؛ سازمان یافتگی بیشتر جامعه مدنی، سازمان سیاسی طبقات فرودست را بنیان می نهد و مثل وزنه تعادلی در برابر دستگاه دولتی عمل می کند. گیل جامعه مدنی را این گونه تعریف می کند: «جامعه مدنی جامعه ای تعریف می شود که در آن گروه های خودمختاری هستند که تجمیع دیدگاه ها و فعالیت های اعضای خود را دارند؛ گروه هایی که به منظور اعتلای منافع افراد و نیز دفاع از منافع آنان (از جمله در برابر دولت) فعالیت می کنند.» از نظریه این گروه ها مباحث عمومی را برمی انگیزند که سرانجام به تصمیم گیری مشترک درباره سیاست گذاری های عمومی می انجامد. وی تأکید می کند برای استقرار و تداوم جامعه مدنی بسیار مهم است که دولت و جامعه مدنی مشروعیت یکدیگر را به رسمیت بشناسند و حق یکدیگر را برای عمل در حوزه مشخص شده به رسمیت بشناسند. از نظریه این حوزه برای جامعه مدنی شامل سیاست نیز می شود. در واقع گیل جامعه مدنی را بر اساس درگیری اش با سیاست تبیین می کند و از همین منظر به رابطه جامعه مدنی و دموکراتیزاسیون می پردازد.

گروه های ذینفع قدرتمند بدیل جامعه مدنی: وی از یک سو جامعه مدنی را با سرشتی سیاسی تعریف می کند و آن را عامل اصلی در گذار به دموکراسی می داند. و از سوی دیگر می پذیرد که در حکومت های اقتدارگرا جامعه مدنی با سرشتی سیاسی وجود ندارد و در صورت وجود داشتن بسیار محدود هستند. لذا برای حل این تعارض، گروه های اجتماعی که بدون فعالیت مستقیم سیاسی کم و بیش فعال اند را متمایز از جامعه مدنی، نیروهای جامعه مدنی می نامد: «در موقعیتی که گروه های خودگردان می توانند در دفاع از اعضایشان و ارتقای منافع آن ها، اما نه از نظر سیاسی، فعالیت کنند و در عین حال نتوانند محدودیت هایی برای حکومت ایجاد کنند، این گروه ها نه جامعه مدنی بلکه نیروهای جامعه مدنی را تشکیل می دهند؛ و می توانند تشکیل دهنده بالقوه جامعه مدنی نظر گرفته شوند.» گیل تأکید می کند که تمایز نیروهای جامعه مدنی با جامعه مدنی نکته اساسی بحث اوست. گیل می نویسد این نیروها برای روند گذار دموکراتیک حیاتی اند. چنین نیروهایی عناصر اصلی پویایی گذار دموکراتیک را شکل می دهند. آن ها تجسم خطری هستند که بخشی از نخبگان حاکم را در کوشش برای ثبات بخشیدن به رژیم به ضرورت گشودن فضای جامعه سوق می دهند. آن ها به روند ثبات بخشیدن به رژیم، به ضرورت گشودن فضای جامعه سوق می دهد. آن ها به روند تغییر رژیم جهتی دموکراتیک می دهند. این ها گروه های ذینفع قدرتمندی در جامعه اند که رژیم باید با آن ها به تفاهم برسد. پس طرف های مناسب مذاکره کننده با نخبگان رژیم اند. این یعنی نیروهای جامعه مدنی برای هر مرحله روند تغییر رژیم از بروز بحران تا تثبیت دموکراسی اساسی اند. درجایی که نیروهای جامعه مدنی همپای نخبگان رژیم نقش دارند و روند به سوی دموکراسی پیش می رود نیروهای جامعه مدنی به جامعه مدنی کاملاً شکوفا تبدیل می شوند.

گیل تأکید می کند که اگر حکومت اقتدارگرا تشکیل گروه های سیاسی را به رسمیت نشناسد، باز هم ضروری است تا بدیل دیگری برای استقرار و توسعه جامعه مدنی در نظر گرفته شود؛ بدیلی که مبتنی بر رشد نیروهای جامعه مدنی است و همین نیروها هسته های جامعه

مدنی را شکل خواهند داد. وی می‌گوید: «نیروهای جامعه مدنی همچون پاسخی به نیاز مردم برای دنبال کردن منافع جمعی خود در جامعه ظهور می‌کنند. آن‌ها در اوضاع و احوال زندگی مردم در همکاری‌شان با یکدیگر و در چالش‌هایی که از سر می‌گذرانند ظهور می‌کنند. این گروه‌ها در گستره‌ای از باشگاه‌های خصوصی تا انجمن‌های حرفه‌ای و تجاری و تا اتحادیه‌های صنفی و به منظور ساماندهی جمعی مردم در چارچوب منافع عمومی پا می‌گیرند. این سازمان‌ها معمولاً پیش از شکل‌گیری احزاب سیاسی شکل می‌گیرند و در موارد گوناگونی ممکن است آن‌ها بنیان‌های منطقی برای ایجاد احزاب باشند.^۱ از این رو جامعه مدنی از خلال تلاش‌های خود جامعه در تلاش برای تغییر دموکراتیک شکل می‌گیرد. جامعه مدنی از بالا ایجاد نمی‌شود بلکه باید از طریق فعالیت خود جامعه تشکیل شود. این جوهر دموکراسی است.» وی می‌گوید ظهور نیروهای جامعه مدنی به خودی خود بخشی از روند آزادسازی شاید دموکراسی سازی است؛ اما برای اکثریت گسترده رژیم‌های اقتدارگرا که در پی کنترل فراگیر هستند، آزادسازی می‌تواند نقش گسترش دهنده مرزهای فعالیت قابل پذیرش نیروهای جامعه مدنی را به خود بگیرد.»

گیل دموکراسی سازی را این‌گونه تعریف می‌کند: به درستی دموکراسی سازی در تناسب با تحقق جامعه مدنی دریافته می‌شود. تکوین حوزه عمومی نوین که در آن نیروهای جامعه مدنی می‌توانند عمل کنند بخش لاینفک دموکراسی سازی است. این حقیقتاً نمونه کلاسیک آزادسازی است؛ اما همانند آزادسازی، صرف وجود جامع مدنی دموکراسی واقعی ایجاد نمی‌کند مگر که این جامعه وسیله‌ای برای اعمال نظارت مردمی بر حاکمان باشد. بدون نظارت مردمی اعمال شده از طریق نیروهای جامعه مدنی دموکراسی بنیادین غایب است.^۲

خوان لینز و استپان

در نظریه خوان لینز و استپان جامعه مدنی یکی از قلمروهای دموکراسی تحکیم یافته در نظر گرفته می‌شود. آن‌ها جامعه مدنی را قلمرو نظام سیاسی می‌شناسند که در آن گروه‌های خودسامان ده، جنبش‌ها و افرادی که به طور نسبی از دولت مستقل هستند می‌کوشند از ارزش‌هایی دفاع کنند و با ایجاد انجمن‌ها و همبستگی‌هایی خواسته‌هایشان را پیش ببرند. توجه آنان به تحرک مردم، قشرها و طبقات فرودست در گذار به دموکراسی همان دست یازیدن به شورش‌هایی است که البته آن را ناشی از عمل جامعه مدنی نمی‌دانند. از نظر لینز و استپان اصلی که از جامعه مدنی حمایت می‌کند حاکمیت قانون است. بنابراین آن‌ها به جامعه مدنی به مثابه یک متغیر در مرحله تحکیم دموکراسی توجه دارند و در مرحله ایجاد دموکراسی عمدتاً بر نقش نخبگان متمرکز هستند.^۳

ساموئل هانتینگتون

نماینده اصلی نظریه شکاف، ساموئل هانتینگتون است. برای هانتینگتون، عامل کلیدی که جوامع را از هم متمایز می‌سازد، سطح ثبات سیاسی است و نه نوع حکومت. او استدلال می‌کند که ثبات را می‌توان به عنوان نسبت بین مشارکت سیاسی و نهادی سازی سیاسی مفهوم سازی کرد. او توسعه سیاسی را در چارچوب ساخت «جامعه شهری» تبیین می‌کند که در آن نهادینه شدن از مشارکت پیشی می‌گیرد. هانتینگتون زوال سیاسی را نیز در چارچوب پدیداری «جامعه پرتورین» تبیین می‌کند که در آن مشارکت از نهادینه سازی پیشی می‌گیرد. ویژگی اساسی مدرنیزاسیون برای هانتینگتون این است که تغییرات سریع اجتماعی موجب افزایش آگاهی و سازماندهی سیاسی گروه‌های جدید با سرعتی بسیار بیشتر از توسعه نهاد‌های سیاسی قدرتمند می‌شود و پیامد آن اغلب خشونت، بی‌ثباتی و جامعه‌ای فاسد است که برای حکومت بر خود یا رشد اقتصادی توانایی ندارد. مشکل اساسی مدرنیزاسیون از نگاه هانتینگتون این است که منجر به تحمیل مطالبات انباشت نشده و بدون محدودیت به ساختارهای حکومتی ضعیف می‌شود. او شکل‌گیری گروه‌های هم‌سود و سازمان‌های حزبی را مسیری برای کنترل مشارکت مردمی و راه‌حلی برای این مشکل می‌داند.^۴

۱. قاضی مرادی، حسن. (۱۳۹۷). گذارها به دموکراسی (تاریخ پنجاه ساله پژوهش‌های دموکراسی‌سازی). تهران: اختران، ص ۳۱۳.

۲. قاضی مرادی، حسن. (۱۳۹۷). گذارها به دموکراسی (تاریخ پنجاه ساله پژوهش‌های دموکراسی‌سازی). تهران: اختران، صص ۳۱۳-۳۱۷.

۳. همان، ۳۰۱-۳۰۵.

جمع‌بندی

وجه مشترک اصناف به مثابه گروه هم سود تلاش برای بیشینه‌سازی سود اعضای خود، از طریق تحت تاثیر قرار دادن حکومت، به شیوه مختلف از چانه‌زنی تا تظاهرات خیابانی است. از این منظر اصناف همواره در تحلیل جامعه‌شناسان از تغییر اجتماعی جایگاه مهمی داشته است. از سوی دیگر نحوه تعامل اصناف با حکومت در مطالعه نظام‌های سیاسی و تعیین خصلت و ویژگی‌های نظام سیاسی مورد توجه نظریه‌پردازان سیاسی بوده است. کورپوراتیسم الگوی جامعه‌شناسی سیاسی است که به بررسی رابطه دولت مدرن با اصناف می‌پردازد. از آنجا که در دوران معاصر صنف‌گرایی هم در ساختار حکومت‌های اقتدارگرا و هم در ساختار حکومت‌های دموکراتیک موثر بوده است، به این اعتبار نظریه‌پردازان دو الگوی کورپوراتیسم اجتماعی و کورپوراتیسم دولتی را صورت‌بندی کرده‌اند.

به‌طور کلی اصناف به مثابه یکی از نهادهای جامعه مدنی در توسعه سیاسی نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند که می‌توان به‌طور خلاصه به این موارد اشاره کرد: جلوگیری از گرایش‌های اقتدارگرایانه یا پوپولیستی حکومت، مشارکت در تصمیم‌گیری‌های حکومت، تعمیق آگاهی حکومت از جامعه، نهادینه‌کردن مشارکت و نظارت بر حکومت، تصریح، تجمیع و پیگیری منافع اعضا، آموزش حقوق صنفی و شهروندی، ایجاد همبستگی و نظم اجتماعی و اخلاقی کردن فعالیت اقتصادی.

به علاوه اصناف به‌طور تاریخی کارکردهای مهمی برای دولت‌ها داشته‌اند که عبارتند از: پرداخت مالیات و کمک به جمع‌آوری آن، کمک‌های اضطراری به دولت و اعطای وام به آن‌ها، تنظیم، اجرا و نظارت بر مقررات، حمایت سیاسی و جایگزینی برای بوروکراسی ناکارآمد.

بررسی الگوهای گذار به دموکراسی نشان می‌دهد به سبب تسلط طولانی مدت دیدگاه‌های نخبه‌گرایانه یا توجه به عوامل بین‌المللی در این رویکردها، نقش جامعه مدنی و طبعا اصناف در دوران گذار مغفول مانده یا توجه اندکی به آن‌ها شده است؛ و بیشتر به نقش این نهادها در دوران تثبیت دموکراسی پرداخته شده است. با این حال بررسی نظریات گذار به دموکراسی نشان می‌دهد، اصناف در دوران گذار به دموکراسی به دو طریق می‌توانند موثر واقع شوند. آن‌چنان‌که روشمیر توضیح می‌دهد اتحادیه‌های صنفی به طبقات پردشده از قلمرو سیاسی امکان می‌دهد که برای عمل جمعی سازمان‌یابند. از سوی دیگر آن‌چنان‌که گریم گیل تفسیر می‌کند در حکومت‌های اقتدارگرا که امکان وجود جامعه مدنی با خصلت سیاسی وجود ندارد، گروه‌های ذینفع قدرتمند (به‌عنوان مثال اتحادیه‌های کارفرمایی) می‌توانند با چانه‌زنی با حکومت منافع اعضای خود را پیگیری کنند و در دوران گذار طرف مذاکره با حکومت قرار گیرند.

منابع

- اوتویت، ویلیام؛ باتامور، تام. (۱۳۹۲). فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم، ترجمه حسن چاوشان، تهران: نی. پروکر، پیل. (۱۳۹۷). رژیم‌های غیردموکراتیک نظریه‌ها، سیاست و حکومت، ترجمه علیرضا سمیعی اصفهانی، تهران: کویر.
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۸). جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی.
- پیرزاده، علی؛ عسگری، لیلا. (۱۳۸۸). مروری بر رویکردهای رشد و توسعه: کاربرد دانش و نهادها، تهران: جهاددانشگاهی واحد تهران، ۱۳۸۸.
- تقوی، سیدمحمدناصر. (۱۳۸۲). الگوهای دموکراسی، علوم سیاسی، شماره ۲۲.
- جلایی پور، حمیدرضا؛ منوری، نوح. (۱۳۹۵). جامعه‌شناسی سیاسی دورکیم مطالعات جامعه‌شناختی، دوره ۲۳، شماره ۱، ص ۹ تا ۲۴.
- دانیل موشار، ژان-ایو دورماگن. (۱۳۸۹). مبانی جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، نشر آگه.
- رضایی، عبدالعلی. (۱۳۷۵). گروه‌های حرفه‌ای، اخلاق مدنی و دموکراسی: مروری بر دیدگاه‌های دورکیم. اطلاعات سیاسی - اقتصادی. شماره ۱۰۵ و ۱۰۶.
- سردارنیا، خلیل؛ جاهدین محمدی، ساسان. (۱۳۹۵). سازوکارهای حقوقی تعامل اصناف با دولت و ضعف نهادمندی اتحادیه‌های صنفی در ایران، مجله مقالات حقوقی دانشگاه شیراز، دوره هشتم، شماره اول.
- قاضی مرادی، حسن. (۱۳۹۷). گذارها به دموکراسی (تاریخ پنجاه ساله پژوهش‌های دموکراسی‌سازی). تهران: انتشارات اختران.
- کدیور، محمدعلی. (۱۳۸۶). گذار به دموکراسی؛ ملاحظات نظری و مفهومی، تهران: انتشارات گام نو.
- هلد، دیوید. (۱۳۹۶). مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- Bianchi, R. (۲۰۱۴). *Interest groups and political development in Turkey*. Princeton University Press.
- Lucassen, J. (۲۰۰۸). *The Return of the Guilds: Towards a Global History of the Guilds in Pre-industrial Times*. Internationaal Instituut voor Sociale Geschiedenis.
- Ogilvie, S. (۲۰۱۹). *The European guilds: An economic analysis*. Princeton University Press.
- Putnam, R. D., & Leonardi, R., Nanetti, R. Y. (۱۹۹۳). *Making democracy work: Civic traditions in modern Italy*. Princeton, NJ: Princeton university press.

بررسی نقش اصناف و انجمن های حرفه ای در جامعه و فرآیند نوسازی سیاسی

بنیان های نظری - تاریخی توانمندسازی حاکمیت و جامعه - ۸

کد گزارش: ۱۶۱ - مسلسل: ۱۴۰۰۹

مرکز توانمندسازی حاکمیت و جامعه جهاد دانشگاهی

